



صنحه ۷

۱۰ سال از اعدام "حیدر مہرگان" گذشت

بیاد آر، عموہایت رامی گویند
از "ہاتفی" سخن می گویند!

خاطرات "کیانوری"
و

صنحه ۱۱

عکس العمل های داخل و خارج از کشور

گزارشی از قیام "مبارکہ" اصفہان

صنحه ۱۴

راہ تودہ

دورہ دوم شماره (۱۱)، مرداد ۱۳۷۲

دریک اقدام بی سابقہ ربا چاپ نامہ ای خطاب بہ رفسنجانی

'ہاتفی' بہ روایت 'اردشیر محمصن'

"سلام" خواستار "آزادی احزاب"
و "آشتی ملی" در ایران شد!

* روزنامہ سلام بحران کنونی کشور راہ نقل از نامہ ای در ستون سردبیری، بحرانی سیاسی ارزہایی کرد، کہ تنها در صورت حل آن می توان بحران اقتصادی و فرهنگی کشور را حل کرد. در این نامہ خطاب بہ رفسنجانی، از وی خواستہ شدہ است، کہ سنگ بنای آزادی احزاب را در چارچوب قانون اساسی نظام، بگذارد تا مردم بتوانند عملاً در سرنوشت کشور سہیم شوند.

* مہندس "بازرگان" نیز پس از برگزاری انتخابات ریاست جمہوری و پیش از روزنامہ سلام، طی نامہ ای خطاب بہ رفسنجانی با مضمونی مشابہ روزنامہ سلام، از رفسنجانی خواست تا آزادی ہا را بہ جامعہ بازگرداند. "بازرگان" نیز راہ حل برون رفت از بحران کنونی کشور را آزادی احزاب اعلام داشت. صنحه ۲

"آشتی ملی"

دعوتی، کہ در ایران باید

بہ آن "لیک" بگویند

ع. الہی _____ صنحه ۲

بشریت بر لبہ پرتگاہ

ف. شیرین _____ صنحه ۵

توپخانہ ریاست

جمہوری کدام

خاکریز را بہ توپ

خواہد بست؟

ع. عسکر _____ صنحه ۳

نامہ خانوادہ "عموئی"

بہ وزیر دادگستری

_____ صنحه ۱۶

برخوردهای نظامی

در بلوچستان و پاکستان

_____ صنحه ۱۵

"سوسیالیزم" چگونه

از اصول دور شد؟

_____ صنحه ۱۳

سوسیالیست های اسپانیا با

دست راستی ہا متحد شدند

_____ صنحه ۱۶

راہپیمائی بزرگ

بطرف "واشنگتن"

_____ صنحه ۱۶

"ژرژمارشہ" ساختار نوین

حزبی را طرح کرد

_____ صنحه ۶

جنبش کارگری در ایران اوج می گیرد

_____ صنحه ۱۵

"آشتی ملی"، دعوتی که ابتدا درایران باید بدان "لیک" بگویند

روزنامه "سلام" در ایران زمینه‌ای را آغاز کرده است، که بر اساس همه خواهد و رویدادهای جهان و ایران، اگر سکانداران حکومتی متن ضرورت آنها درک کنند، شاید بتوان از سقوط کشور بدمان هولناک‌ترین حوادث جلوگیری کرد.

"سلام"، که به سخت‌گویی خیراندیش نظام جمهوری اسلامی شهرت یافته، و چشم امید خیل عظیمی از نیروهای مذهبی پیرامونی جمهوری اسلامی بدان دوخته شده است، برای نخستین بار در تاریخ ۱۰ سال گذشته مطبوعات کشور، آزادی احزاب و لزوم برقراری یک "آشتی ملی" در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، را طرح کرده است.

تقریر گرفتن خواست "آزادی احزاب" در کنار "آشتی ملی"، اگر از سر تصادف نباشد، معنای دقیق به پیشنهاد مطرح شده "سلام" برای حل بحران صوری کشور می‌دهد. "آشتی ملی"، که از آن سخن به میان آمده است، در حقیقت با پذیرش دقیق و تفسیر ماری از انحصارطلبی رژیم از قانون اساسی کشور و اصول مربوط به "آزادی‌ها" آغاز می‌شود. آنجا که آزادی برمسند قدرت می‌نشیند، مجال برای اختناق، دیپلماسی پنهان، زدو بند و مامله برسر استقلال کشور، بریاد دادن درآمد کشور در ماجراجویی‌های جهانی، بنای زندانهای رسی و زندانها و شکنجه‌گاههای تیزی در محله‌های شهرها، تحمیل امتحانات پشت پرده به مردم، تسلط کردن صدها گروه فشار حرفه‌ای و تعلیم دیده بر خیابانها، سقوط منابع و کشاورزی کشور، آوارگی روستائیان گرسنه در اطراف شهرهای بزرگ، فحشاء، فساد، اعتماد، رشوه و غارت ... نیندهد.

در حقیقت نیز، آغاز اندیشه‌ای "ملی" برای حفظ ایران با دفع مفاسد ناشی از اختناق آغاز می‌شود و تنها در اینصورت است، که می‌توان با هضم و باور سیاسی این اندیشه، دستی به امید "آشتی ملی" دراز کرد. هستی، که بدون تردید در ایران باید دراز شود، و بر اساس همه قراین و نشانه‌ها، پیش از آنکه خارج از کشور را به امید یافتن همراه و موافق جستجو کند، در داخل کشور باید دست آنهائی را بفشارد، که بخش اساسی حرف و نظرشان در واقع همان است، که مهاجرین سیاسی در مهاجرت می‌گویند و آنجا می‌طلبند: آزادی‌ها را به جامه بازگردانید و به قانون کردن بگذارید، حتی اگر بر این باور باشید، که در آن صورت گریزی از پاسخگویی به آنچه در سالهای گذشته کرده‌اید، نیست. این ناگزیری همان اندازه می‌تواند خدمت به اهداف "ملی-مردمی" و حتی، در جهت نجات نظام جمهوری اسلامی باشد، که بی‌پروائی و خیره‌سری بر برابر آن می‌تواند، به قیمت خیانت به ملیت و تمامیت ارضی ایران در تاریخ بیانجامد، که در آن صورت "نظام" و "رژیم" سرنوشتی یکسان خواهند داشت!

اگر "سلام" نیز امروز بدان نتیجه رسیده باشد، که می‌تواند پل‌های پیروند بین ملیون مذهبی، نظیر مهندس "بازرگان" و طرفداران سازمان سیاسی او، "نهضت آزادی" و شخصیت میهن‌پرستی نظیر "داریوش فروهر" و اعضای حزب، او، "حزب ملت ایران"، بمتولن بخشی‌هایی از اپوزیسیون خارج از حکومت، اما مستقر در ایران، از یکسو و مصلحین و خیراندیشان جمهوری اسلامی در داخل و بیرون، هم‌پیمان حکومت از سوی دیگر، برقرار کند، باید به رشد تشویش‌ها نسبت به سرانجام بحران کنونی کشور در میان برخی از سکانداران حکومتی در جمهوری اسلامی نیز امیدوار بود.

این امید را برخی اخبار جسته گریخته‌ای، که این روزها از بیت روحانیون صاحب عنوان به خارج راه یافته، کامل می‌کند. در قم، اصفهان، مشهد و ... توسط علمای کتر آلوده به دستگاه حکومتی، برخی واپس‌گویی‌ها جریان دارد. در این واپس‌گویی‌ها، اغلب به این نتیجه رسیده‌اند، که باید روحانیت را به حوزها فراخواند و از سقوط کامل اعتبار روحانیت شیهه در کشور جلوگیری کرد. شیوه عقبنشینی تا سنگر حوزها به موقع به صدا درآمده و روحانیت دولتی از مرکب اختناق پائین خواهد آمد؟ و یا تا لحظه طنین صدای حزن‌انگیز و عجولانه آن در میدان رویارویی مردم مسلح به سنگ و چوب و چماق و ... با غاصبین مال، جان، آزادی، خانه و کاشانه و میهن، پنبه‌ها را از گوش بیرون نخوانند کشید.

در چنین حالتی، برای آن‌ها که به هنگام بازیدن سنگ از آسبان، "در اتاق شیشه‌ای سنگر می‌گیرند، نمی‌توان دریایی قاتل شد!

"آشتی ملی" با "آزادی" آغاز می‌شود و نخستین نشانه‌های آزادی نیز همانا عقب‌نشینی مدافعین و مروجین اختناق و استبداد، و سپس دراز کردن دست یاری بسوی همه مصلحین سیاسی و اقتصادی ایران است. هیچ عقل سلیمی در ایران امروز نمی‌تواند منکر اسکانات بالقوه سرمایه‌داران کشور برای نجات کشور از بحران اقتصادی و ناآرامی شدن سرمایه‌ها در به حرکت درآوردن چرخهای تولیدی کشور بشود. بنظر ما نه تنها سرمایه‌های خارج از کشور، که پیش از آن سرمایه‌های متمرکز در داخل کشور باید در این جهت بکار آند. و این نیز بدون فراهم شدن شرایط لازم، پایدار و قانونی در کشور ممکن نیست.

جهان نوین را در چارچوب پذیرش واقعیات باید درک کرد. واقعیاتی، که انقلابی‌ترین احزاب و سازمانهای سیاسی در سراسر جهان به امید حفظ میهنشان در طوفان حوادث، با اتکا، به حمایت و هیاری همه ملیون سیاسی و اقتصادی کشورشان، آنها پذیرفته‌اند و در جهت وسیع‌ترین اتحادهای اجتماعی، کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی کشورشان را همانگونه به هیاری ملی فراخوانده‌اند، که سرمایه‌داران و مدیران و ... کشورشان را. اتحادی درحد پذیرش مدیران-سرمایه‌داران سفید پوست و نژادپرست افریقای جنوبی در هر دولت و کابینه اتلافی، که حاصل انتخابات آینده این کشور باشد.

شرایط کنونی جهان، برای همه میهن‌پرستان حکمی یکسان صادر می‌کند، هر ملت و کشوری با توجه به شرایط و ویژگی‌های خود، این حکم را به اجرا می‌گذارد، اما هیچ

عقل منکر پذیرش آن نمی‌تواند بشود. باید به پل‌های ارتباطی امیدوار بود. سازنده و برقرار کننده آن، هر که می‌خواهد باشد، حتی آنها که از سرنوشت خود بیش از سرنوشت ارتباطها نگرانند. آیندگان، از چسارت کسانی یاد خواهند کرد، که در لحظات تاریخی مصلحت و موفقیت خویش را به امید نجات کشور قربانی واقعیات کردند.

آنچه را "سلام" پیشنهاد و طرح می‌کند، در حقیقت سپهری است برای دفاع از میهن در برابر تمامی توطئه‌های امپریالیستی و خطرانی، که در اطراف مرزهای ایران پربسته می‌زند. با درک شرایط کنونی جهان، اگر شناختی از جهان امروز وجود داشته باشد و کسانی در حاکمیت جمهوری اسلامی از این خطرات آگاهی عینی داشته باشند، باید شرایطی را فراهم آورند، تا تمامی میهن‌پرستان بدون از هر نوع انحصارطلبی و مرزبندی فکری-سیاسی برای دفاع از میهنشان بتوانند در پشت این سپر دفاعی قرار بگیرند.

روزنامه "سلام" با چاپ یک نامه خطاب به رفسنجانی و در اقدامی کم سابقه در ۱۰ سال گذشته:

آزادی‌ها را به مردم بازگردانید و آشتی ملی را برقرار کنید!

روزنامه "سلام"، در شماره ۱۰ مرداد خود، در اقدامی، که طی ۱۰ سال گذشته در مطبوعات ایران سابقه نداشته است، خطاب به هاشمی رفسنجانی، مسئله لزوم بازگشت آزادیها به جامه را مطرح کرد. "سلام" در ستون "سردبیری"، با چاپ نامه‌ای نوشت: آزادی‌ها باید به مردم بازگردانده شود، تا آنها عملاً در سرنوشت کشور سهیم شوند.

"سلام"، از یک آشتی ملی سخن به میان آورد و نوشت، که احزاب در چارچوب قانون اساسی کشور باید آزاد اعلام شوند و این آزادی باید شامل حال همه گروههای موافق قانون اساسی بشود.

"سلام"، خطاب به رفسنجانی، همچنین نوشت، که شاید شا در دوره بندی بنا بر قانون اساسی نتوانید رئیس جمهور کشور شوید، اما سنگ بنایی، که برای آزادیها می‌گذارید، در حقیقت سنگ بنای آینده کشور است. "سلام"، با اشاره به بحران سیاسی-اقتصادی رژیم، نوشت، که نخستین بحران کشور همانا بحران سیاسی است و تنها با حل این بحران می‌توان بحران اقتصادی، فرهنگی و ... کشور را حل کرد و این ممکن نیست. گر با رژیم کردن مردم در سرنوشت کشور، که این نیز تنها با آزادیها ممکن می‌شود.

"راه توده" در آخرین ساعات چاپ نشریه (۱۰ مرداد ۹۲)، در یک تماس تلفنی از ایران، از چاپ این مطلب در روزنامه "سلام" اطلاع یافته است و همین جهت چاپ کامل و جزیه به جزء مطلب در این شماره ممکن نیست.

مطلب پراهمیت بالا در شماره ۱۰ مرداد ۹۲ روزنامه "سلام"، بدنبال نامه‌ای چاپ می‌شود، که پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با اعضای مهندس "مهدی بازرگان" و خطاب به "هاشمی رفسنجانی" (در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۹۲) در تهران منتشر شده است.

مهندس بازرگان، در این نامه از "هاشمی رفسنجانی" می‌خواهد، که به قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی احترام گذاشته و آزادیها را به کشور بازگرداند، زیرا در صورت ادامه بحران موجود، سرنوشت کشور، سرنوشتی تاسف‌بار و غم‌انگیز خواهد بود. او در این نامه از وضع بد اقتصادی کشور، فشارهای فرهنگی به جامعه، توطئه‌های خارجی و ... نام می‌برد و نسبت به آنها به "رفسنجانی" هشدار می‌دهد.

مهندس "سحابی": نباید کشور را بطرف جنگ هدایت کرد!

مهندس "عزت الله سحابی"، که از او بمتولن یکی از رهبران "نهضت آزادی ایران" یاد می‌شود، در مصاحبه‌ای با تلویزیون آلمان، ضمن ارائه تحلیل خود پیرامون ارتعاع بحرانی اقتصادی کشور، گفت، که مهمترین مسئله در کشور، "درحال حاضر نبود آزادیهاست اما این بدان معنا نیست، که تسلیل‌های سیاسی شمار سرنوشتی سر دهند. حرکت‌های سیاسی در ایران نباید اکنون در جهتی باشد، که جنگ داخلی و هرج و مرج را در کشور موجب شود. مهندس "سحابی" نشریه معتبر و پرطرفدار "ایران فردا" را در داخل کشور منتشر می‌کند.

مهندس "سحابی" (که یکی از کارشناسان اقتصادی کشور به حساب می‌آید) در مصاحبه خود با تلویزیون آلمان اظهار داشت، که پاره‌ای او روحانیون در داخل کشور با انتشار ماهنامه "ایران فردا" موافق نیستند و در جهت تعطیل شدن آن می‌کوشند. او همچنین گفت امور اقتصادی کشور در دست کسانی است، که درک عینی از مسئله ندارند و در حل مشکلات ناتوانند.

توپخانه ریاست جمهوری کدام

خاکریز را به توپ خواهد بست؟

انتخابات ریاست جمهوری تمام شد. رژیم، آنچه را همگان از آن مطلع بودند و بدان اعتراض داشتند، نادیده گرفت و انتخابات را به انتخابات ترجیح داد. همگان حتی کسانی که طی سالهای گذشته، خود از جمله تصمصیم گیرندگان مهم حکومتی بودند، نوشتند و گفتند، که پیش از برگزاری انتخابات، لازم است کارنامه چهارساله دولت آقای رفسنجانی بررسی شود و کارشناسان از هر سو نظرشان را بدهند و سپس انتخابات براساس آگاهی مردم از آنچه انجام شده و آنچه را می‌خواهند انجام بدهند، برگزار شود. در ادامه همین پیشنهادات، برخی مطبوعات داخل کشور بدرستی یادآور شدند، که به دوران فردپرستی در انتخابات باید خاتمه داد و شرایطی را فراهم آورد، که مردم بدانند گروهها و گرایش‌های مختلف اجتماعی و احزاب درباره مهمترین مشکلات اجتماعی چه نظر و برنامه‌ای دارند و آنگاه به این برنامه‌ها و در نهایت به نمایندگان دالطلب اجرای این برنامه‌ها رای بدهند.

این پیشنهادات، همزمان با ارزیابی و تحلیل برنامه اقتصادی دولت آقای رفسنجانی در روزنامه "سلام"، که زیر نظر "موسوی خونی‌ها" منتشر می‌شود، بارها و به اشکال مختلف -راز جمله در ستون "الوسلام" این روزنامه- مطرح شد.

اما دست‌های ترانای پشت صحنه، همچنان و تا آخرین لحظه به توافق پنهان خود برای گرفتن تائیداتمناب آقای رفسنجانی از مردم پای فشردند و نشان دادند، که مانند همه انتخابات ۱۵ سال گذشته، برای نظر و رای مردم فقط در حد فیلم‌های خبری از حضور آنها در خیابانها و یا پای صندوق‌های رای و نشان دادن آن بعنوان سند حمایت مردم از رژیم، ارزش قائل هستند و پس، برگزاری این انتخابات آندر غیرقابل دفاع بود، که حتی شخص رئیس‌جمهور نیز در محاسبه داخلی خود با مطبوعات داخل کشور نتوانست از آن دفاع کند و با صراحت بیان داشت، که شخصا مایل به وجود احزاب و رقابت واقعی در انتخابات است! ایشان واقعا دارای چنین اندیشه و نظری است؟

تجربه و شناخت ۱۵ سال گذشته و عملکرد رژیم، که شخص رفسنجانی از جمله چند چهره اصلی آن بوده است، می‌گوید: نه! شناخت و آگاهی دیگری فراهم آمده؟ دوران تغییر کرده است؟ سیاست نوینی در این زمینه در دست تدوین است؟ و ... آینده ته چندان دور نشان خواهد داد.

آقای رئیس‌جمهور در محاسبه با مطبوعات داخل کشور از زیر بار آنچه زشت و نکوهیده است، شانه خالی می‌کند و می‌گوید، که مسئولیت آنها را بعهده ندارد! و از جمله درباره حمله به "دفاتر نشریات و ... با صراحت می‌گوید، که اینها، کار افراد ناآگاه است و او با آنها موافق نیست. او چنان در این باره شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کند، که گویی چاره‌ای جز تسکین از خواستها و ملکدهای دست‌های پشت صحنه ندارد. آیا واقعا اینطور است؟ اظهارات وی در محاسبه با مجله "تایم" آمریکا، که در آستانه برگزاری انتخابات انجام شد و در واقع خطابه‌ای بود به دولت دمکرات آمریکا، خلاف این را ثابت می‌کند. ایشان در این محاسبه همه جانبه، می‌گوید، که رژیم کاملا هسانگ عمل می‌کند و برداشتهای غرب درباره "میانه‌رو" و "تندرو" و ... غلط است. او بعنوان مثال از تصویب برنامه دولت در مجلس اسلامی یاد می‌کند، که ظاهرا با دولت اختلاف دارد! اگر رژیم اینگونه هسانگ است، چگونه از زوری سر رئیس‌جمهور تصمصیم می‌گیرند و عمل می‌کنند؟

انتخابات ریاست جمهوری، بهرحال، شرایطی را فراهم آورد، تا بحث درباره آینده ایران در داخل کشور به برخی مطبوعات ویژه نظیر مجلات اقتصادی و سیاسی و مطبوعات خبری و روزانه راه یابد. با پایان انتخابات، این بحث‌ها برسر ترکیب کابینه جدید، فشار حجتیه برای قبضه کامل قدرت اجرایی کشور و ... در مطبوعات ایران ادامه یافت و این در حالی است، که ریشه‌های اقتصادی-اجتماعی این بحث‌ها در تمام عرصه‌های اجتماعی ایران بقوت خود باقی است و ناراضانی رو به گسترش مردم از وضع موجود، حتی از روزنامه‌های بزرگ صبح و عصر تهران سرد می‌آورد. درماندگی اقتصادی رژیم را بافت سیاسی و اداری آن، که متکی به اختناق و سرکوب است، و نبرد قدرت تشدید می‌کند.

دستگاه دولتی، که از تکنوکرات‌های تحصیل کرده آمریکا و اروپا تشکیل شده با آنکه اکثریت آنها دارای سابقه عضویت در انجمن‌های آسمانی خارج از کشور در سالیهای حکومت سلطنتی بوده‌اند و گرایش‌های مذهبی دارند، هرگاه که حرف و نعل آنها در عرصه سیاسی و اجتماعی موافق میل نهادهای قشری روحانیت نباشد، مورد حمله قرار می‌گیرد و تجربه سالیهای اخیر نشان داده است، که آقای رفسنجانی، که نقش پل ارتباطی را در این میان بعهده دارد، در نهایت امر و حداقل برای حفظ خود، چاره‌ای جز تسکین از خواست‌های آنان ندارد. تحریر وزیر اطلاعات، آقای "خاستی"، بی‌روشن‌های نویسی به شهردار جسر و پرتالش تهران، هرگاه که پا را از محدوده تمبین شده‌اش بیرون می‌گذارد، و ... مهمترین نمونه‌هاست.

مجلس شورای اسلامی در اکثریت خود وابسته و گوش به فرمان دست‌های پنهان حکومتی است و موافقت و یا مخالفتش با دولت و برنامه‌های آن به توافق‌ها و جنگ و جدال‌های پشت صحنه بستگی دارد.

شورای نگهبان قانون اساسی، که در زمان حیات آیت‌الله خینی بارها مورد بی‌مهری وی قرار گرفت و مهره‌هایش در نوبت‌های مختلف جایجا شدند، تا با نظرات وی در زمینه‌ها و زمانه‌های مختلف هسانگ شود. اکنون به دست‌نروانی تبدیل شده است، که علاوه بر امور محوله و قانونی، بر دیگر امور سیاسی-اقتصادی رژیم نیز نظارت دارد. و آنجا که

اشکارا دخالت نمی‌کند، پشت صحنه عمل می‌کند.

شورای مصلحت نظام، که بدستور آیت‌الله خینی و بعنوان میانجی و قاضی بین اختلافات مجلس و شورای نگهبان تشکیل شده بود و تا زمان حیات وی دارای قدرت و اختیارات مافوق شورای نگهبان بود، فعلا اعتبار ندارد و میدان را بفتح شورای نگهبان ترك کرده است. طرفداران اختیارات بیشتر دولت در امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری دولتی، که همچنان در این شورا عضویت دارند، هرچندگاه یکبار مورد حمله تبلیغاتی قرار می‌گیرند، تا دوران اقتدار خود در زمان حیات آیت‌الله خینی را فراموش کنند. "موسوی خونی‌ها" و "سید حسین موسوی" در چهره برجسته این گرایشند، که اخیرا طی حکمی از جانب "خانه‌ای" بار دیگر عضویشان در این شورا از قدرت بازمانده، تائید شده است.

این گرایش معتقد به پرهیز از معامله و زدوبند با آمریکا و پیاده شدن برنامه اقتصادی صندوق بین‌المللی پول در ایران است و با ادامه فروش صنایع و کارخانجات به بخش خصوصی و در نهایت امر، تسلط کامل نظام سرمایه‌داری در ایران موافق نیست. آنها از مدتی پیش درک نوین خویش از آزادیها را از زبان افرادی نظیر "بهزاد نبوی" اعلام داشته‌اند، که بر اساس آن، احزاب در چارچوب قانون اساسی کشور باید آزاد شوند و روح ملی تقویت شود. "موسوی خونی‌ها"، صاحب امتیاز روزنامه پرفروش "سلام" است، که با فاصله زیادی از کیهان و اطلاعات چاپ تهران حرکت می‌کند و بیم آن می‌رود، که بزودی محدودیت‌هایی را برای ادامه انتشارش ببرد آورد. "سیدحسین موسوی"، نخست وزیر دوران جنگ، که مدراشش تا حیات آیت‌الله خینی ادامه داشت، مشاور رئیس‌جمهور است. شاور، که بقل خود وی در هیچ کاری دخالت ندارد، و در واقع خانه‌نشین است.

طرفداران این گرایش، نه تنها در داخل کشور تحت فشارند، بلکه توسط لیزرزمین سلطنت‌طلب خارج کشور نیز با همان کینه و نفرت دشمنان داخلی، مورد حمله قرار دارند. حملات اخیر کیهان چاپ لندن به دولت "سیدحسین موسوی" باتمام تصمصیمات اقتصادی آن دولت در دوران جنگ و کره زدن سرنوشت آینده چهره‌های شناخته شده این دولت به سرنوشت رهبران حزب توده ایران در زندانهای رژیم، که با خون نوشته شد، گروهای از این کینه و نفرت است. این کینه هسانگه، بار دیگر نشان می‌دهد، که همسوزی سیاسی-طبقاتی و اجتماعی است نشأت گرفته از همسوزی منافع طبقاتی. زبان مشترک بین سلطنت‌طلب طرفدار، نظام تام و تمام سرمایه‌داری، در خارج کشور، با طرفداران همین نظام در داخل کشور، که بر همین پایه بوجود می‌آید، نه امری است بدیع و تعجب‌انگیز و نه پدیده‌ای است فراموش شدنی. تاریخ را نبرد طبقات رقم می‌زند و در این مسیر سازش و مصالحه در گرایش سیاسی با یک پایگاه اقتصادی-طبقاتی کنشان ناپذیر است. بر این اساس است، که نباید از پیوندهای سیاسی احتمالی آینده بین این دو گرایش سیاسی در خارج و داخل ایران متمجب شد، تمجب آنجاست، که این همسوزی و اتحاد چرا از جانب گرایش‌های سیاسی-اقتصادی مخالف، نادیده گرفته می‌شود!

آقای "خانه‌ای" و دستگاه اداری عریض و طویل رهبری نیز شانه به شانه دولت، مجلس، شورای نگهبان، شورای مصلحت و ... حرکت می‌کند. موقمیت او بعنوان "رهبر"، با اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی پیوند دارد. اصلی، که همگان می‌دانند، اعتبارش بستگی به حیات آیت‌الله خینی داشت و بقول آیت‌الله منتظری: "ما وقتی این اصل را در مجلس خبرگان تنظیم می‌کردیم، می‌دانستیم، که این لباسی است دوخته شده برای قامت آقای خینی... حقیقت آنست، که اگر اصل ولایت فقیه نیز وجود نداشت، از اختیارات و مشروعیت مذهبی-سیاسی آیت‌الله خینی در طول حیات هرگز کاسته نمی‌شد و او، چه در مقام "ولی امر" و چه بدون این مقام، همان نفوذی را می‌داشت، که تا لحظه پایان حیات داشت. اگر در زمان آیت‌الله خینی، همه نهادهای حکومتی و حتی مراجع تقلید -حتی به این دلیل ساده، که اعتبار جدید خود را در حکومت اسلامی مدیون او میدانستند- ناچار به هسانگی خود با نظرات وی میدانستند، اکنون، این آقای خانه‌ای است، که باید خود را با صاحبان آن دست‌های پر قدرتی هسانگ کند، که مستقیما یا غیرمستقیما در رسیدن وی به مقام "رهبری" سهم داشته‌اند. و یا حداقل، اگر موافق نبوده‌اند، سکوت کرده‌اند. نوسانات نظری وی در عرصه سیاسی و فرهنگی و سخنرانی‌های ملو ازصفنت، اما غایب از مصروف او، که هرگز صراحت نظر و دیدگاه روز آیت‌الله خینی را در مهمترین مسائل جاری مملکت و جهان ندارد، خود نشانه‌ایست بارز از محدودیت اختیارات او. اگر در زمان آیت‌الله خینی طرفین نزاع سرانجام نزد احمد خینی راه می‌یافتند، تا از این طریق نظر آیت‌الله خینی را درباره مورد نزاع دریابند و یا اگر کار به بن‌بست حکومتی می‌رسید، از جمله آقای خانه‌ای و دیگران در اطراف آیت‌الله خینی زانو بزمین می‌زدند، تا حرف آخر را از دهان او بشنوند. و برونند به کار سلطنت برسند. اکنون آقای خانه‌ای خود یکنی از طرفین نزاع قدرت است.

آقای خانه‌ای طی چهار سال گذشته نقش حیاتی از اقتدار میانی جامه را بعهده گرفته است. او سعی دارد از جانبازان، معلولین، خانواده شهدا، اعضای سپاه، بسیج و حتی خانواده انانی، که در ۱۵ خرداد سال ۵۲ کشته شده‌اند، حمایت کند. کلی گویی‌ها و نطق‌های پرطمطراق، اما بی‌سخت و عاری از ضنات اجرایی او درباره حمایت از این طبیف، که در حقیقت رژیم هموز و همچنان حیات خود را مدیون و متکی بدان است، نشانه این واقعیت‌هاست. عسبان شهید، شیراز، اراک و ... نشان داد، که حمایت‌های لفظی کاربرد خود را از دست داده‌اند و پرخاش‌های عصبی آیت‌الله خانه‌ای به مردم کرسته‌ای، که بویژه در مشهد به خیابانها ریختند، تا بگویند چه چیز را دیگر تحمل نمی‌کنند و چه چیز را می‌خواهد، از اعتبار او بیش از پیش کاست و این طبیف را به این حقیقت واقف ساخت، که رژیم در مجسوع خود به سبیزی می‌رود، که مسیر اولیه انقلاب نیست. خشونت و سرکوب مردم مشهد، تجهیز بسیج برای کنترل سپاه پاسداران، تجزیه قوای نظامی رژیم به گروه‌های خشتی کننده باندیکر و در مین حال آماده برای سرکوب مردم، تشدید تعصبی در سپاه پاسداران و دستگیری تعدادی از فرماندهان سپاه، برکناری و انتصاب‌های جدید ادر سپاه

توده وسیع را ندارد و همچنان امید خود را به فعل و انفعالات دوران حکومتی بسته است. تجربه‌ای، که طی ۱۵ سال گذشته، بی سرانجام بودن آن ثابت شده است. اگر آنها از ابتدا بر لزوم حفظ آزادیهای اجتماعی پای فشرده بودند و دفاع از آزادی دیگران را آزادی خود ارزیابی کرده بودند، ای بسا اکنون در چنان شرایطی گرفتار نیامده بودند، که سلطنت‌طلبان از طریق «کیهان چاپ لندن» و با استناد به یک تعلق بدون تاریخ و نه چندان آشکار آقای «خانهای»، که در یک مجله دست دوم و سوم ایران چاپ شده (سوره)، بمنزل نشانه حسن رابطه و شرط آغاز اطمینان به یکدیگر، خواهان قتل عام آنها از حکومت شوند!

بی‌خبرنگهداشتن این طیف وسیع دهها میلیون از آنچه پشت پرده حکومتی می‌گذرد، تا آخرین لحظه ممکن، آنقدر اهمیت دارد، که بنظر ما، آقای خانهای در مین دست داشتن در ست و سوری حرکت اقتصادی-سیاسی جامعه، همچنان در حرف و ظاهر نقش حامی این طیف را به‌عهده گرفته است، تا آنها متوجه ناپیدگانی واقعی این طیف نشوند و مرحله نهائی بستن دفتر در رکن اساسی انقلاب ۵۷، یعنی «عدالت اجتماعی» و «استقلال ملی کشور» با کثرتین موارض برای رژیم، پشت سر گذاشته شود. او سعی دارد در طول این مسیر هر نوع ارتباط سازمانی و سیاسی این انتشار و طبقات با مخالفان خط مشی اقتصادی کنونی دولت («تعمیل اقتصادی» گسسته باقی بماند).

دفاع از آزادیها بهر قیمت ممکن، آن اهم کارسازی است، که می‌تواند به آگاهی مردم از واقعیات و رویدادهای پشت پرده و تشکل سیاسی مخالفان زورمند با امریکا و همسویی با خواستهای صندوق بین‌المللی پول و ... ختم شود. این نکته را درک خواهند کرد؟ و برای دفاع از آن کمر همت خواهند بست؟

در همین جا، لازم است یادآور شویم، که با فروپاشی اتحاد شوروی، در حقیقت دیوار مستحکمی، که این طیف می‌توانست او در زمان ممکن درک میکرد، بدان تکیه کند، فرو ریخته است. این خلاء را نمی‌توان ندیده گرفت و آنرا در این محاسبه در نظر نگرفت.

گروه دوم، که در حال حاضر از آزادیها دفاع می‌کند، اما این آزادی را بطور عمده برای طیف طرفداران نظام سرمایه‌داری می‌خواهد و از عدالت اجتماعی برداشته‌هایی خاص خودارزانی می‌دهد، معتقد است، رژیم، ایران را بطرف پرتگاه می‌برد و ادامه اختناق و ماجراجویی‌های آن می‌تواند به قیمت برپادرفتن استقلال کشور و حتی تجزیه کشور ختم شود. آندست از طرفداران این طیف سیاسی، که اندیشه‌های مذهبی-ملی دارند مدتها در نهضت آزادی ایران جمع شده‌اند و نماینده آشکار و شناخته شده جناح چپ این طیف در داخل کشور حزب ملت ایران است. طرفداران از آزادیها، مبارزه با فساد و خردگانگی و دولت در دولت، مناسبات با جهان سرمایه‌داری با حفظ استقلال کشور، کاهش فشارهای فرهنگی به مردم و ... از جمله اهداف این طیف است، که بنظر ما پایه‌های اشتراک نظر آنها با گروه اول و اپوزیسیون غیرمذهبی رژیم نیز می‌تواند و باید قرار گیرد.

نظرات این طیف مدتها در مرضگیری‌های آقایان مهندس بازرگان و داریوش فروهر در جریان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری مشهود شد. آنها خواهند توانست با گروه اول برسر آزادیها، استقلال کشور، سستگیری در جهت نومی عدالت اجتماعی ممکن در شرایط کنونی ایران، کوتاه کردن دست بازر و تقویت تولید در کشور به تفاهم برسند؟ چنین فضائی در ایران فراهم خواهد شد؟ اختلافات شکل گرفته طی ۱۵ سال گذشته بین این دو گروه، که هر کدام به نوبت اهرم‌های قدرت دولتی را در دست داشته‌اند و با یکدیگر رویارویی کرده‌اند، به نفع همکاری و همسویی برای نجات ایران پایان خواهد یافت؟

شواهد نشان می‌دهد، که در صورت چنین امکانی، مهاجرین سیاسی چپ، و دمکرات ایران نیز جانی برای خود در قلب رویدادهای ایران خواهند یافت. همچنان که، در صورت تسلط کامل گروه طرفدار زورمند پنهانی با امریکا و اجرای بی‌چون و چرای برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، امکان چنین تفاهم و همکاری و همسویی از سوی بخشی از مهاجرت سیاسی ایران، که مدتها از سرمایه‌داران و طرفداران نظام سرمایه‌داری تشکیل شده است، و خواست «آزادی» و تضمین‌های «قانونی» و «شرایط مساعد» برای فعالیت اقتصادی خود در ایران را می‌طلبید با مجریان مسم و مکالی فعلی این سیاست در داخل ایران، فراهم خواهد شد.

راه حل برگزاری جشن عروسی

اخیراً در خانواده ما دو عروسی برگزار شد. همانطور که شنیده‌اید، اگر در عروسی‌ها ساز و آواز پخش شود و مردم برقصند، علاوه بر پرداخت جریمه نقدی، شلاق نیز باید بخورند. حالا نیروهای انتظامی راه دیگری یافته‌اند، تا هم خوششان به نان و نوانی برسند و هم عروسی با شادی برگزار شود. قصبه از این قرار است، که مثلاً مراتب را باید به اطلاع فرماندهان نیروهای انتظامی رساند و مبلغی رشوه بمنوان کادو و شیرینی عروسی، بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تومان، به ایشان پرداخت. سپس چند مامور در محل عروسی حاضر می‌شوند و در تمام مدت مواظب هستند، که اگر اشیایا رهگذران بسجی و یا خانواده شهدای زنده جنگ تحبیلی از صدای ساز و آواز خورشان بجوش آمد، هوس امر به معروف و نهی از منکر کردند، جلوی آنها را گرفته و اشیایا با گذاشتن یک کل شربتی در دهانشان، مانع اجرای امر به معروف و نهی از منکر شوند. ماموران در تمام طول عروسی به شایستگی پذیرائی می‌شوند و انعام، اطعمه و اشربه در اختیارشان قرار می‌گیرد و برای سایر مامورین نیز شام مفصل عروسی به ستاد مرکزی ارسال می‌شود.

سوتند: ایرج

بایداران و نیروهای انتظامی رهنورد به امام جمعه‌های سراسر کشور - که پس از اجتاح در تهران بدیدار آقای خانهای رفته بودند - برای برخورد. خشن و بی‌رحم نیست به مردم ناراضی، سخنرانی بی‌بروی او برای توصیه سرکوب مردم ناراضی از رژیم، در جریان مراسم اهداء نشان و درجه به فارغ‌التحصیلان علوم انتظامی، تشدید تحریک خلی لاهها، زورآبادها و ... اطراف تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران با اجازه و هدایت دولت، قطع سرسپیدها، ادامه گرانی و عیب‌تر شدن دره بین فروشندگان جامعه و وسیع‌ترین انتشار اجتماعی، فروش کارخانه‌های کشور به سرمایه‌داران، درحد فروش سهام شیلات کشور، که پیوسته و بطور سنتی در انحصار دولت بوده است، و سرانجام بمنزل آخرین تصمیم، صدور اجازه تاسیس بانکهای خصوصی در ایران، که بر تسلط هر چه بیشتر سرمایه مالی بر کشور ختم خواهد شد، همه و همه به مردم نشان داد، که رژیم در مجموع خود مسیری را طی می‌کند، که خلاف منافع مردم و دستاوردهای انقلاب بهمن است و ظاهراً آماده است برای ادامه این مسیر به هر تمهیدی. تن در دهد و به هر خشوئی نیز متوسل شود.

پیش از آنکه به اپوزیسیون داخلی رژیم بپردازیم، این نکته مهم را درپایان ترسیم این دستگاه چندگانه حکومتی باید یادآور شد، که امروز همگان آنرا تائید می‌کنند، و آن، دست‌های پر قدرتی است، که پشت صحنه عمل می‌کند و در حقیقت گرداننده و خط دهنده رژیم است. بنظر ما، این دست‌های پر قدرت همانا مانیای «حجیه» است، که دارای شکل وسیع و امکانات گسترده نفوذی است و بویژه پس از درگذشت آیت‌الله خمینی توانسته است قدرت تام و تمام خود را تحکیم کرده و گسترش دهد. ممکن است بر «ژ» اداره کننده آن، افرادی اضافه و یا کم شده باشند، اما هنوز مشخص‌ترین چهره‌های آن، گهگاه و در حساس‌ترین لحظات از پشت پرده بیرون می‌آیند و این درحالی است، که برخی از مهره‌های سرشناس این انجمن، مقامات کلیدی را نیز در اختیار دارند. گردانندگان و سیاست‌گذاران این انجمن از ابتدای انقلاب و بویژه پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، سیاست حرکت در سایه را بدقت مراعات می‌کنند، تا نام و نقش‌شان بر سر زبانها نیفتد و بتوانند به ارتباط ها و هدایت‌های خود بدون از جنجال - مانند همه سازمانهای مخفی رشد یافته. در مکتب استماری انگلستان - ادامه دهند.

آیت الله «خزلی»، عضو شورای نگهبان، آیت الله «یزدی»، رئیس قوه قضائیه، آذری قبی، صاحب امتیاز روزنامه «رسالت» (که ارکان نیمه رسمی حجیه محسوب می‌شود)، آیت الله مهدوی کنی (که بطور نوبتی بین تهران و لندن در پرواز است)، و سرانجام آیت‌الله شیخ «محمود حلبی» (که نامی از او در مطبوعات رژیم برده نمی‌شود)، شاخص‌ترین چهره‌های اداره کننده این انجمن محسوب می‌شوند و در حقیقت در ارتباط با امریکا و انگلیس در رژیم ایران عمل می‌کنند. برای ما، این نکته از اهمیت برخوردار است، که کیهان چاپ لندن اخیراً و پس از اقامت طولانی آیت‌الله مهدوی کنی در لندن، در دو مطلب جداگانه نوشت «یک الیگارش پنهان» و در پس چهره‌های جلو صحنه حکومتی، ایران را اداره می‌کند و ... «آیت‌الله مهدوی کنی از ارضاع کشور ناراضی است و پس از بازگشت از لندن به تهران حاضر نیست چندین در امر سیاسی دخالت کند». البته این مطالب را برخی هشداری «داریوش همایون»، بمنوال سخنگوی مشروطه‌خواهان، در ارتباط با رد هرگونه همکاری مشروطه‌خواهان با رژیم (آنهم در طول اقامت طولانی مهدوی کنی در لندن و دیدارها و گفتگوهای پنهانش)، تکبیل می‌کند.

قدرت این «الیگارش» و یا در حقیقت «انجمن حجیه» اکنون در ایران آنقدر محسوس است، که چندماه پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، «آذری قبی» هشدار داد، که در صورت نیاز رژیم فراهم نبودن شرایط در رهبر کنونی، رهبر دیگری انتخاب خواهد شد! بازر ایران و روحانیت سنتی دو بازوی پر قدرت این تشکیلات است. در صورت آغاز فعالیت محدود برخی احزاب حکومتی نظیر حزب مردم و حزب ایران نوین در زمان شاه، که احتمال آن قوی است، بزرگ‌ترین تشکیلات هلنی را همین انجمن، بدون ظاهر شدن چهره‌های سرشناس آن در صحنه، شکل خواهد داد. در ایران نشست‌هایی در این زمینه جریان دارد!

در تهران شایعاتی درباره تهیه یک طرح سازمانی برای تاسیس احزاب تحت کنترل حکومت وجود دارد و از دکتر «کنی»، نخستین دبیر اول حزب «مردم» زمان شاه، بمنزل شارژ رژیم برای تاسیس حزبی مشابه، نام برده می‌شود. او از مدتی پیش در تهران بسر می‌برد.

پوزسیون داخلی

مخالفت‌های سیاسی با رژیم، در داخل کشور در بخش است:

- ۱- آن گروه، که با سستگیری اقتصادی-اجتماعی بویژه طی سالهای اخیر - سازش ندارند؛
- ۲- گروهی، که با شکل سستگیری‌های اقتصادی-اجتماعی رژیم در اصول و مبانی مخالفتی ندارند، اما معتقدند رژیم، هم بدلیل بافت دولتی-حکومتی و هم به دلیل فساد ستزده دورنی ناشی از اختناق و سرکوب چندین ساله، حتی توان سستگیری سرمایه‌داری هم ندارد!

حامیان بالقوه گروه نخست، در حقیقت باید محروم‌ترین اقشار اجتماعی و آن یف و قشرینی از بدنه نظام جمهوری اسلامی باشد، که هنوز پیوند خود را با توده‌های مردم قطع نکرده است و مدتها در نهادهای نظامی و سیاسی مختلف نظام مشکل است و سراه با صدها هزار خانواده کشته شدگان، مفقود شدگان و معلولین جنگ، میلیونها روستائی، طی دهسال گذشته در حاشیه شهرهای ایران جمع شده‌اند و در بدترین شرایط روزگار را گذرانند، خود را صاحب و وارث انقلاب سال ۵۷ می‌دانند. این گروه، که بسرمت از تسلط رفته سرمایه‌داری بر جامعه آگاه شده است، با کمال تاسف امکانات لازم برای پیوند با این

بشریت برلبه پرتگاه

ف. شپین

ایا روز قیامت Apokalypse در پیش است؟

دوران حیات Homo Sapiens بیابان خود نزدیک می‌شود؟

این دورنمای خوب‌گونه‌ای، که یوحنا مقدس برای سرنوشت بشر در کتاب مقدس مسیحیان مطرح می‌کند، در ماه‌های اخیر به موضوع بحث و مباحثه‌های دانشندان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تبدیل شده است.

این دانشندان از آن صحبت می‌کنند، که با رشد جهشی جمعیت جهان امروزه ۲۰۰ هزار نفر ۱۸۲۰- یک میلیارد، ۱۹۲۰ در میلیارد، امروزه ۶ میلیارد و سال ۲۰۲۰ هشت و نیم میلیارد، مصرف می‌یابد و بار، بویژه مصرف انرژی پایان یابنده، ایجاد کره‌های زباله و تخریب محیط زیست، باید در انتظار قریب‌الوقوع پایان حیات بشر (آپوکالیپس) بود.

یکی از این دانشندان، هانس مور **H. Mohr**، رئیس هیئت مدیره "آکادمی پژوهش پی‌آمدها و تاثیرات تکنیک" در ایالت بایرن ورتنبرگ آلمان است. او در یک مباحثه مطبوعاتی (مجله آشن ۱۹-۱۹۲) می‌گوید: "با تخریب جهانی محیط زیست، ظرفیت تولید پائین خواهد آمد و به نسبت آن، مقدار مواد غذایی و انرژی نیز، حفظ محیط زیست سالم و تأمین بهداشت و درمان بی‌وقفه گران خواهد شد. در بخش‌های بزرگی از جهان دوباره گرسنگی، بیماری‌های مسری شیوع خواهد یافت، انسان، در بخش‌هایی از جهان باردیگر دچار قوانین دارویی تنازع بقاء خواهد شد." بنظر مور "۲۰-۲۰ سال آینده سرنوشت همه‌یابست تعیین خواهد شد. این سال‌ها نشان خواهند داد، که آیا بشریت به حیات خود ادامه خواهد داد یا خیر؟"

در حقیقت هم، با نگاهی به جهان (پس از فروپاشی اتحاد شوروی) بحران زیسته فراگیر و همه‌جانبه‌ای دیده می‌شود، که می‌تواند به فاجعه آپوکالیپسی هولناکی برای بشریت ختم شود.

ایا چنین است؟ آیا جامعه بشری بسوی سرنوشت محتمل حرکت می‌کند؟ آیا آن چیزی، که پایان محتمل آن می‌نماید، و مبلغان سرمایه‌داری مایلند سرنوشت بشریت را به سرنوشت آن گره بزنند، سرنوشت محتمل بشریت است، و یا مرحله پایانی و فروپاشی آن صورتبندی اقتصادی-اجتماعی است، که اکنون جهانشمول نیز شده است؟

کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در هر سه مرکز آن، ایالات متحده آمریکا، جامعه اروپایی و ژاپن با بحران اقتصادی دست بگریباندند. این اما فقط بحران ادواری شیوه تولید سرمایه‌داری، نیست، بلکه در آن روز بیشتر علان بحران ساختاری برجسته‌تر می‌شود. جنبه ساختاری بودن بحران اخیر در کشورهای سرمایه‌داری از ماهیت اجباری (Determinism) این سیستم ناشی می‌شود. این صورتبندی اقتصادی ناچار است مداوم در سطح کمی و کیفی بالاتری تولید کند، نه بخاطر رفع نیازهای مادی و معنوی انسان، که به علت بدست آوردن سود. اکنون مرزهای امکانات چنین جبر اقتصادی آنچنان نمایان شده است، که حتی به موضوع روز مطبوعات و مجلات عامه فهم این کشورها نیز تبدیل شده است و کسان آن ممکن نیست، سایه پی‌آمدهای تهدید کننده ناشی از این تضاد درونی شیوه تولید سرمایه‌داری، روی جهان و روابط بین‌المللی سنگینی می‌کند.

به این بحران اقتصادی، بحران سیاسی اضافه می‌شود، کوشش دول سرمایه‌داری برای بازپس گرفتن دست‌آوردهای اجتماعی مردم، از جمله حق زحمتکشان در انعقاد قراردادهای دستجمعی کار با صاحبان سرمایه از طریق سندیکاها، یکی از عمده‌ترین پدیده‌های این بحران سیاسی رشد یابنده در کشورهای متروپل سرمایه‌داری است. انبوه چشمگیر آن اعتراضات اخیر کارگران آهن‌گذار و فلزات در شرق آلمان علیه نقض قرارداد منعقد بین سندیکاها و کارفرمایان توسط صاحبان سرمایه و تأیید دولت کهل است.

این پدیده در آلمان (و نه فقط در آلمان) بیان کننده این امر است، که سرمایه‌داری می‌کوشد تضاد درونی شیوه تولید خود را با بازپس گرفتن این دست‌آوردها توازن دهد، دست‌آوردهایی، که نمی‌توانست در شرایط وجود اتحاد شوروی، آلمان دمکراتیک سابق و دیگر کشورهای سوسیالیستی بدست نیاید. اکنون سرمایه‌داری سعی دارد دستاوردهای سیاسی شرکت زحمتکشان و سازمان‌های آنان را در حیات اجتماعی کشورهای متروپل (Integration) و حق نسبی گرفته شده برای تاثیر گذاشتن بر سرنوشت خود (مثلا از طریق قراردادهای دستجمعی کار وغیره) را بازپس بگیرد و شیوه‌های حکومتی-قضائی، و یا حتی پلیسی، سرکوب را کشتش دهد.

امسال همین روند را می‌توان در مورد کشورهای "جهان سوم" نیز مشاهده کرد. اگر تا قبل از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، تبلیغ شیوه حکومت "دمکراسی" و "انتخابات آزاد" ورد زبان مبلغان سرمایه، بعنوان تنها تالی انسانی بود، اکنون اعلام می‌شود، که با توجه به تجربه منفی چند دهه بعد از جنگ دوم جهانی در کشورهای "جهان سوم"، الگو برداری از "دمکراسی" غربی و شیوه حکومتی "دمکراسی غربی"، برای این کشورها کارساز نیست. "جهان سوم" به یک "امپریالیسم صالح و خیرخواه" نیاز دارد، که همانند گذشته "قیومت" این کشورها را بهبود بگیرد و برای آنها یک ساختار دولتی مناسب پایه بریزد. آنچه برسر مردم سومالی در اینروزها فرود می‌آید، نه فقلشوک‌های کشنده و سوزاننده امریکائی و شرکا، بلکه آن "نظم نوین" امپریالیسم صالح و خیرخواه است، که در واقع نودی از بحران سیاسی حاکم بر صورتبندی اقتصادی-اجتماعی جهان است. همانطور که وقایع در سومالی نشان می‌دهند، این شوه نیز قادر به حل و برطرف ساختن علل ساختاری بحران سیاسی فعلی برجهان نیست و نخواهد بود.

بحران ملی و ناسیونالیسم در سراسر جهان، جلوه دیگری از بحران سیاسی

است، که سرمایه‌داری در طول حیات چند صدساله خود و در جریان جنگ برای تقسیم جهان و مناطق نفوذ، بوجود آورده است.

این بحران نیز ادامه بحران سیاسی در داخل کشورهای متروپل است، که به جهان صادر می‌شود و به بحران همزیستی صلح‌آمیز بین خلق‌های جهان تبدیل گشته است. جنگ برادرکشی در یوگسلاوی سابق، که حتی به اعتراف "رابرت کریستوفر"، وزیر امور خارجه امریکا، ناشی از سیاست اتجارت‌گرانه سرمایه‌داری، آلمان و کوشش آن برای دست‌یافتن به مناطق نفوذ برپا شده است، نمونه چشمگیری در این زمینه است، اما تنها نمونه نیست! جوانب دیگر این بحران سیاسی را می‌توان همچنین در پدیده‌های روانائی دیگر نیز دید.

پی‌آمد قانونمند بحران اقتصادی سرمایه‌داری، که منشاء ساختاری آن همانطور که در بالا گفته شد- جبر تولید بنظور بدست آوردن سود و انباشت سرمایه است، بحران محیط زیست نیز هست.

رشد تکنیک و صنعت در خدمت هدف فوق سرمایه‌داری نه فقط باعث غارت بی‌بند پار منابع و ثروت‌های طبیعی-انرژی فسیلی، جنگلهای اولیه... شده است، بلکه با ایجاد بدین مرز زباله و دیگر محصولات تمدن-کثیف کردن آب و هوا، ایجاد شکاف اوزون... برای اولین بار، تضاد گشتی ناپذیر شیوه تولید سرمایه‌داری با طبیعت و محیط زیست، را انشاء کرده است.

با ایجاد بحران محیط زیست، حلقه شوم بسته می‌شود. سرمایه‌داری، که از طریق بحران‌های ادواری خود، که در جریان آن انباشت سرمایه و رشد نیروهای مولده صورت می‌پذیرفت، به "حل" تضادهای آشتی‌ناپذیر درونی خود فائق می‌آمد، و جامعه و تولید در آن را به سطح پیشرفته‌تری ارتقا، می‌داد، اکنون به مرزهای رشد خود رسیده است و در آن علانم جهانشمول بحران همزیستی سرمایه‌داری بروز کرده است.

حل این بحران عمومی اما دیگر از طریق مکانیسم‌های شناخته شده-از جمله دخالت دولت و بانک‌ها برای برطرف ساختن بحران مالی، کنفرانس سران کشورهای هفتگانه سرمایه‌داری، کنفرانس‌های اقتصادی-مال-انرژی گمرکی و غیره... ممکن نیست. این واقعیت علمی را نمی‌توان با هیاهو برسر پایان جهان انکار کرد و بار تضاد حل نشدنی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری را کوله‌بار! بشریت کرد.

در واقع هم این برای اولین بار نیست، که در تاریخ هزاران ساله بشری، سردمداران و حاکمان روز، بحران شیوه زندگی و صورتبندی اقتصادی-اجتماعی خود را، بحران کل جامعه بشری اعلام می‌کنند و می‌کوشیدند با شیوه‌های مشابه، بحران را انکار کنند. تاریخ در خاطر دارد، که بار سنگین بحران را پیوسته سعی کرده‌اند بردوش ضعیفترین لایه‌ها و طبقات جامعه بگذارند و برای مقهور ساختن آنها، از زور، فشار، سرکوب و تبلیغ اینکه "تهر" طبیعت، و فاجعه هولناک "پایان جهان" قریب‌الوقوع است، استفاده کنند.

اکنون نیز سردمداران و مداحان سرمایه‌داری و امپریالیسم پیروزمند در جنگ سرد، با برسرردن "فاجعه قریب‌الوقوع"، هدایت دیگری را دنبال نمی‌کنند. این حکم حتی درباره آن دانشندانی نیز صادق است، که با برسرردن علانم واقعی تهدید کننده حیات بشر، جهان را برسر پرتگاه هولناک آپوکالیپسی می‌بینند، و تشخیص نمی‌دهند، که این علانم فروپاشی شیوه تولید سرمایه‌داری است، و نه فروپاشی و پایان جهان.

آنچه که گفته شد، اما به این معنی نیست و نمی‌تواند باشد، که سرمایه‌داری برای دسترسی به هدف سیری ناپذیر خود (سود) قادر نیست، با ایجاد جنگ جهانی و یا با از بین بردن کامل محیط زیست و منابع طبیعی، جهان و بشریت را به کام یک فاجعه نکشاند! درست از اینرو ضروری است، تا علانم "بحران عمومی سرمایه‌داری" شناخته شود و برای یافتن راه‌های بیرون رفت از آن تلاش گردد. این فقط یک مسئله تئوریک و آکادمیک نیست، بلکه به مسئله‌ای حیاتی برای کل بشریت تبدیل شده است!

بحران عمومی سرمایه‌داری

در گذشته مارکسیست‌ها بارها مقوله "بحران عمومی سرمایه‌داری" را، بعنوان محتوای دوران فعلی تاریخ بشری، تحلیل و تفسیر کرده‌اند، به نحوی که این مقوله، کم و بیش به یک چریدست سرگرمیز بدل شده است.

ایا باید با فروپاشی سوسیالیسم از یکبار بردن این مقوله صرفنظر کرد؟ و یا آنطور که بنظر می‌رسد، این مقوله همچنان محتوای دوران فعلی جامعه بشری را دربرمی‌گیرد. که اکنون جهانشمول نیز شده است (از جمله در کشورهای غیرسرمایه‌داری: چین، ویتنام و یا ماقبل سرمایه‌داری-افریقا...)?

پرفسور هانس هینس هولس **H.H. Holz** ادفاقر مارکسیستی **Marx. Blaetter 493** تصریح می‌کند: "چگونه می‌توان یک صورتبندی اقتصادی-اجتماعی که امروزه تخریب محیط زیست، جنگ و فقر توده‌ها و از بین بردن واقعی حیات انسان را موجب می‌گردد، بنحو دیگری معرفی کرد، بجز بکاربردن تعریفی از آن، که در مفهوم از عامیت فروپاشی این صورتبندی نهفته است؟"

"بحران عمومی سرمایه‌داری" بنظر هولس یک "مفهوم تاریخی" است، که تضاد آشتی‌ناپذیر درونی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. اکنون که این تضاد دیگر یک مرحله بین‌باینی برای سازمان‌دادهای شرایط ارتقا، شیوه تولید به یک مرحله‌عالی‌تر نیست و نتایج انباشت سرمایه‌داری در سطح بالاتری تشکیل نمی‌دهد، بلکه شرایط اجتماعی و طبیعی ادامه حیات بشر را نابود می‌سازد، جامعه بشری را از هم می‌پاشاند، و شرایط اولیه تجدید تولید را در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری از بین می‌برد، در اینصورت است، که این نتیجه‌گیری واقعیت‌ساز است، اگر گفته شود، که دیگر با بحران ادواری سرمایه‌داری سوکار نداریم، بلکه بحران فعلی، بحران عمومی سرمایه‌داری است و بیان کننده محتوای تاریخی دوران فعلی (تا آنجا که ف. شپین).

<<

بحران عمومی به این معنی است، که اشکال تظاهر و تاثیر تضادهای درونی آن، همراه و همزمان بودن آنها بدون قانونندی گذشته، که استیجاب درونی و ثبات سیستم را باعث می شدند و تاثیر تشدید شونده تخریبی متقابل آنها بر یکدیگر، وحدت عملکرد سیستم را بهم زده اند و از اینرو شیوه تولید سرمایه داری اکنون تابلویی است مبنی بر مرکب از عناصر سازگار و درجند با یکدیگر.

عمل انقلابی

نباید دچار خوش‌باری سنتی شد، آنچه آنکه در مؤرد وجود "اردوگاه سوسیالیسم" شده بودیم: تاریخ به پیش می رود و بازگشت ناپذیر است! بحران عمومی سرمایه داری بطور خودکار به فروپاشی سرمایه داری نخواهد انجامید! چنین اندیشیدن، دانسته و یا ندانسته، آب به آسیاب آن میلان سرمایه داری می ریزد، که می گویند آینده هولناک آپوکالیپسی در انتظار جهان است. تفسیری، که تنها درد انتشار در روزنامه ها و مجلات جهان سرمایه داری می خورد.

دید تحلیلی و واقعگرا، بدون شور و خلاقیت انقلابی، آن چیزی نیست، که مارکس با لنین و دیگر متفکران مارکسیست می آموزند. "سرمایه" بدون "مانیفست"، همانقدر غیرواقعی و نازاست، که "مانیفست" بدون "سرمایه" کوراست و نتیجه ای جز "اکسیونیزم" (Aktionismus) ببار نخواهد آورد.

آنکه در انتظار فروپاشی سرمایه داری، از طریق شکستن خود کاران در جریان شد یعنی نیروهای مولده، نشسته است، تا به سوسیالیسم دست یابد، انتظار چشمه را از سراب دارد.

از دید مارکس، همه چیز فقط بر مبنی قوانین از اید تعیین شده، رشد و تغییر نمی کند، بلکه قوانین نیز خود در حرکت و تغییراند. حرکت و رشد، در عین پایبندی به قوانین عام درونی، همزمان به تعیین و تدقیق قوانین رشد خود نیز مشغول است. مارکس، که با اثبات تاریخ بشری، بعنوان تاریخ طبقاتی، جامعه شناسی انسان‌وار و مه‌آلود را به علم تبدیل کرد، این نکته را بطور مشخص برجسته ساخت، که قوانین اقتصادی حاکم بر سرمایه علی براندازی خود را در درون حرکت و رشد تاریخی خود حمل می کنند، و آنها، همانطور که بطور قانونمند ایجاد شدند، بطور قانونمند نیز از بین خواهند رفت، اما او تصریح هم کرد، که این قوانین نتایج تاثیر خود را از طریق عملکرد حامل تاریخی آگاه بوز می دهند، بشرط آنکه آن عامل آگاه از طریق مسلط شدن به این قانونندی تاریخی، به قدرت و قانونیت تاریخی خود آگاه گردد (البته نه اراده گرایانه، زیرا مبنی عینی تاریخی ضروری است، اما داوطلبانه و آزاد و فعال، زیرا باید جامعه و طبیعت را آگاهانه تغییر دهد) و به آن عمل کند. (هانفرو مولر بناسیت سنیتار ۱۷۵ سال تولد مارکس فرانکفورت آلمان).

از اینرو است، که آن کسی که برای رسیدن به سوسیالیسم در انتظار فروپاشی سرمایه داری، تحت تاثیر تضاد درونی آشتی ناپذیر آن می نشیند، در تحلیل نهانی در انتظار پایان هولناک حیات بشری، بدنیال جاکیت مغرب سرمایه داری بر جامعه و طبیعت نشسته است، و نه در انتظار فروپاشی خودکار و قریب‌الوقوع سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

چنین موضعی چشم فرو بستن به خطر واقعی یک فاجعه جهانی برای ادامه حیات انسان نیز هست، که ریشه در تضاد آشتی ناپذیر درونی ساختار صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری دارد.

درست از این دیدگاه است، که لنین از "دو اشتباه" برحذر می دارد: "یکی آنکه اقتصاد دانان سرمایه داری این بحران را یک "افتشاش" معمولی ارزیابی کنند... (و ما آنرا بپذیریم). از طرف دیگر، وقتی انقلابین می گویند، این نکته را ثابت کنند، که بهیچوجه راه خروجی از بحران (برای سرمایه داری) وجود ندارد... تنها "دلیل" واقعی در این مورد، و یا وارد مشابه، فقط "عمل" می تواند باشد" (اکلیات لنین ۲۱، ص ۲۱۵) و عمل انقلابی عبارتست از: سازمان دادن و به حرکت درآوردن توده هائی، که قربانیان بحران هستند. این، یعنی بدیل عامل آگاه تاریخی، از عناصر منفرد بحران زده، به نیروی جمعی توده های در نبرد منظور برطرف ساختن ساختار هائی، که عامل بحران جامعه هستند. و این یک نبرد طولانی، و یک وظیفه ای است، که باید مداوماً به آن دست زد و آنرا از نو آغاز کرد.

مطالب مطرح شده از طرف "مارشه" در جلسه پلنوم تدارکاتی کمیته مرکزی حزب، بحث های جدیدی را به دنبال داشت، که در باره آن ۶۰ نفر صحبت کردند! اکثریت ریگ سخن گویان جلسه گفته ها و نظرات "مارشه" را تائید کردند و با ذکر تجارب خود آن ها تکمیل کردند. یکی از سخنرانان احتیاط شخصی خود را "مطرح ساخت، و اظهار داشت، که او بطور روشن نمی تواند تشخیص دهد، که چه پرنسپیی را باید بجای پرنسپب فعلی سائترالیسم دمکراتیک قرار داد.

در بحث های متفاوت در پلنوم کمیته مرکزی، از جمله مطالب گروه "اپوزسیون" خنای کمیته مرکزی بود، که از پلنوم قبلی بطور منظم به مخالفت با رهبری حزب و سیاست اکثریت پرداخته است. آنها با انتقاد شدید از سیاست حزب کمونیست فرانسه و یوه عمل "مارشه" برای تدارک ۲۸مین کنگره حزب گفتند، که او "فقط تظاهر به نوسازی" حزب می کند، اما در واقع به همان ساختار قبلی چسبیده است و به اندازه کافی برای تغییرات شش نمی رود. از جمله آنکه تدارک کمیته مرکزی برای بیست و هشتمین کنگره حزب، بار کبر "از بالا" آغاز شده، و حتی گزارش مارشه، به بالا بردن نقش دبیر کل و بخشیدن رکزیت" به آن، انجامیده است.

در اجلاس تدارکاتی کنگره حزب کمونیست فرانسه

"ژرژمارشه"، طرح نوین ساختار حزبی رادرحزب فرانسه به بحث گذاشت

توضیح و توجه لازم

در درون حزب کمونیست فرانسه از مدتی پیش بحث بر سر نوع سازماندهی حزب، و در نهایت، اصل "سائترالیسم دمکراتیک" جریان دارد. در ادامه این بحث، در پلنوم تدارکاتی کنگره آینده حزب، این بحث با نطق مشروح "ژرژ مارشه" در این خصوص همد تازه ای به خود گرفته است.

"راه توده"، بعنوان نخستین گزارش از این جلسه و با توجه به نقش و اهمیت، که حزب کمونیست فرانسه در میان احزاب کمونیست اروپا دارد، نشرده ای از نطق مشروح "ژرژ مارشه" را ترجمه و چاپ می کند. تردید نیست، که در صورت انتشار نظرات متقابل، دیدگاه های جدید "ژرژ مارشه" توسط حزب کمونیست فرانسه، "راه توده" نسبت به ترجمه و انتشار آنها نیز، برای اطلاع خوانندگان خود از بحث ها و مسائل جاری در احزاب کمونیست اقدام خواهد کرد.

در یک جلسه تدارکاتی برای بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه، اعضای کمیته مرکزی این حزب از جمله مسئله "ساختار نوین" حزبی را به بحث گذاشتند. "ژرژ مارشه"، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه، در این اجلاس تدارکاتی، بعنوان یک نظر شخصی گفت، که بنظر او، نوع جدیدی از هماهنگی در حزب، بعنوان ساختار حزبی ضروری است. او تاکید کرد، که فقط در این صورت است، که یک "حزب کمونیست" نوع جدید می تواند شکل بگیرد. او تاکید کرد، که در یک "حزب کمونیست" نوع جدید اصول داخلی دیگر "سائترالیسم دمکراتیک" نمی تواند باشد. بنظر "ژرژ مارشه"، در شرایط کنونی این اصل دیگر کهنه شده است، که دلیل آن "انحرافات ایتالیایی" نیست، بلکه عین تر از آنست، "سائترالیسم دمکراتیک" و طائفه برجسته خود را در ایجاد احزاب کمونیست انجام داده است. آن اصل "سائترالیسم دمکراتیک" خاص یک دوره مشخص از نبرد طبقاتی و انقلابی بوده، که امروز از مرز آن گذشته ایم.

مارشه گفت: باید توجه داشت، که هر اندازه هم اصل "سائترالیسم دمکراتیک"، متکی به دمکراسی باشد، در حقیقت باز هم به معنای سپردن نقش تعیین کننده در حزب به مرکز" آن خواهد بود و این در حال است، که مداوم و رشد حزب کمونیست فرانسه-امروزه بطور تعیین کننده در سازمان های اولیه حزب متمرکز است و خلاقیت و کوشش تک تک اعضای حزب، خامن این رشد است.

مارشه گفت: "اصول نوین" باید در حزب جایگزین "اصول کهنه" شود. حزبی، که اعضای پیر و جوان آن مایلند بشکل دسته جمعی عمل کنند. این اصول مانع هر نوع سزکوب و جاکیت زور در جامعه خواهد شد و این، یعنی دمکراسی. مارشه اضافه کرد: "بنظر من، این اصل در شرایط کنونی، با هدف عمومی سیاست حزب کمونیست فرانسه مطابقت دارد. هدفی، که تغییرات اجتماعی را در نظر دارد و به کار و دست آورد های اندیشه و عمل خلق استوار است. البته این نظر بهیچ وجه به معنای رشد جریانهای حاشیه ای در حزب، و به حرکت درآوردن یک جمع (ناهمگون) سازمان داده شده در حزب نیست، زیرا هر اندیشه و برداشتی، که در جهت مشکل کردن جریان های مختلف، نبردهای گروهی در داخل حزب و زائیدن "روسا" و سرانجام، ایجاد فراکسیونها فعال شود، به دمکراسی اعتقاد ندارد.

"مارشه" در ادامه سخنانش به بحران موجود سرمایه داری جهانی، رشد آگاهی سیاسی طبقه کارگر و بطور کلی عموم مردم پرداخت. او پیامدهای رشد علوم و تکنیک را بر روی درک و عکس العمل انسانها برشرد و درباره جهت گیریهای نوین در استراتژی سرمایه داری صحبت کرد بر لزوم توجه به اشکال جدید نبرد طبقاتی" انگشت گذاشت.

"مارشه"، سپس به راه حل هائی، که همراه با مجوعه ای از سئوالات انحرافی از سوی سرمایه داری و در توجه موقعت کنونی جهان مطرح می شوند، اشاره کرد و تحلیل و ارزیابی خود را از مجوعه نظرات سوسیالیستی درباره جامعه و در ارتباط با بحث ها و موجود پیرامون "سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی" در اروپای شرقی و همچنین شکست مجوعه نظرات نتولیرالی و سوسیال دمکراسی غرب، به شرکت کنندنده در اجلاس تدارکاتی، ارائه داد.

"مارشه" در پایان یکبار دیگر تصریح کرد: "لازم است، که مسئله مرکزی 'نوسازی حزب'، که از کنگره ۲۷ آغاز شده و در عمل نتایج مثبتی را ببار آورده است، ادامه یابد. باید روند دمکراتیک ارائه نظرات و فرمول بندی آنها در تمام سطوح حزب پیش برده شود. تا حزب ما بعنوان یک حزب کمونیست (واقعی) باقی بماند و خود را نوسازی کند و کمونیست تر شود. در این زمینه، بویژه باید شرایط مناسب و جدید را در نظر داشت تا نظر اقتار وسیع مردم و نیروهای حاشیه ای را نیز به حزب جلب کرد. محدودیت های پایانی را باید برطرف کرد. مارشه در این مورد روی فرمول "تعمیر و تبدیل" تاکید کرد و گفت، که هدف از این نظرات ایجاد آن حزب کمونیستی است، که از هر کنگره به کنگره دیگر، کامی در راه تکامل خود برداشته باشد.

به حزب توده ایران را با مرزهای حرفه‌ای او درهم آمیزد، به چشم حقیقت خاك پاشیده است

وداع با مطبوعات حرفه‌ای

در ابتدای سال ۵۸، که جدانگاه داشتن این مرزبندیها دیگر ممکن نبود، او در اعتراض به سانسوری، که رژیم زمینه‌های تحمیل آنرا بر مطبوعات فراهم می‌آورد و همزمان با مسئولیت نوپنی، که بمنون عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بعهده گرفته بود و بدنبال نامه‌ای، که بنیان‌گذار و صاحب کیهان خطاب به بیت "آیت الله خمینی" نوشته بود، ادامه کار در کیهان و ادامه مسئولیت سردبیری کیهان را ممکن تشخیص نداد، و از کار حرفه‌ای خود فاصله گرفت.

این نامه را "حاج مهدیان"، دبیر هیات مدیره سندیکای وقت آهن فروشان ایران!! و نخستین سرپرست کیهان لبرگزیده شورای انقلاب در اختیار داشت و در استدلال خود برای نگهداشتن "رحمان هاتفی" در کیهان به آن استناد می‌کرد. براساس این نامه، "کیهان" به بیت آیت‌الله خمینی "هبه" شده بود.

ملاقات با "موسوی اردبیلی"

جدال برای تصفیه طرفداران آزادی مطبوعات در کیهان در ابتدای سال ۵۸ به اوج خود نزدیک شد. "رحمان هاتفی" در محاصره گروه‌های فشار مذهبی در داخل موسس کیهان، که توسط شورای انقلاب هدایت می‌شدند، و فریاد گروه‌های حرفه‌ای "اعدام باید گردد"، که هر بدم از ظهر به اشاره همین شورا و در سایه امکانات "هادی خفاری" راهی کیهان می‌شدند، بدون لحظه‌ای تردید، پیوسته بر آزادی مطبوعات پای فشرده.

از جمله چهره‌های مطبوعاتی، که در جریان یکی از این موج‌های "اعدام باید گردد" از ارتباط در ساختمان کیهان و در جستجوی راه رهایی از محاصره، درمانده بود "هادی خرسندی"، بنیانگذار "آنگر" بعد از انقلاب و "اصغر آقا" مهاجرت است. کیهان "اعدام باید گردد" می‌دانستند، او در ساختمان کیهان پناه گرفته است. داستان گریز از درین پناه چایخانه کیهان، به همت و احترام انکارناپذیر کارگران چایخانه نسبت به "رحمان هاتفی" را، آن بهتر که "هادی خرسندی" خود به تحریر در آورد!

در کشاکش همین جدال دشوار بر سر حفظ آزادی مطبوعات و نیازی، که شورای انقلاب به بقای "رحمان هاتفی" در کیهان، در صورت تصفیه مخالفین اختناق داشت، دیدار با موسوی اردبیلی در ساختمان مجلس سنای سابق با "رحمان هاتفی" و چند تن دیگر از مسئولین وقت کیهان ملاقات کرد. تمام کوشش اردبیلی در جهت رضایت "رحمان هاتفی" برای ماندن در مسئولیت خود، بمنون سردبیر کیهان، و قبول نقطه نظرهای شورای انقلاب برای سانسور و کنترل مطبوعات بود.

در آخرین دقائق ملاقات، موسوی اردبیلی، آن انگشت دست خود را، که انگشتری با نگین درشت عقیق در آن بود، بالا گرفت و با لجه غلیظ آذری، خطاب به "هاتفی" گفت "اگر مطبوعات انگشتر حکومت باشد، شما نگین عقیق آن هستید. این فقط نظر من در شورای انقلاب نیست، آقای بهشتی هم همین نظر را درباره شما دارند." آیت‌الله اردبیلی در انتظار پاسخ، چشم به صورت "هاتفی" که در برابرش نشست بود، دوخت. این انتظار چندان به درازا نکشید. پاسخ کوتاه او به شیوه خاص "رحمان هاتفی" برگرفته از مثال و کلمات طرف مقابل بود: "حضرت آیت‌الله! انگشتری، که نگین آن افتاده باشد، همان بهتر که از انگشت بیرون آورده شود. اگر مطبوعات انگشتر است، آزادی نگین آنست!"

"موسوی اردبیلی" اشاره به آشنائی آیت‌الله بهشتی با "رحمان هاتفی" کرده بود فردی، که در آن دوران، قدرتمندترین چهره حکومتی پس از آیت‌الله خمینی بود.

دیدار با آیت‌الله بهشتی

آیت‌الله بهشتی در پایان اعتصاب دوم مطبوعات در سال ۵۷، (در هسرنی به انقلاب و مخالفت با حکومت نظامی و ... به تحریریه کیهان، بمنون بزرگترین و پرنفوذترین روزنامه کشور، آمد، که پیشتر اول نه تنها مطبوعات کشور، بلکه راهنمای سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نیز بود. تصمیم تحریریه کیهان، پیوسته آخرین تصمیم بود. بهشتی آمده بود و به نمایندگی از آیت‌الله خمینی خواهان پایان اعتصاب و انتشار مجدد کیهان شود.

پیش از او، "حسن نوبی" و ... آمده بودند. آیت‌الله بهشتی در سخنرانی خود از گذشته مطبوعات گفت و نقش نوین آنرا در انتشار آزاد اخبار و اطلاعات ستود. در پایان و در حالیکه دکتر بهشتی قصد بازگشت داشت، از میان جمع ۶۰-۷۰ نفره‌ای، که به سخنان وی گوش داده بودند، "رحمان هاتفی" پیش رفت تا سخنان دکتر بهشتی را کامل کند. جوان‌تر از آن می‌نمود. که آیت‌الله بهشتی حدس برزند سردبیری کیهان در آن سال پرحادثه (۵۷) و در طول چند دولت نظامی و غیرنظامی، تا استانه سقوط سلطنت بعهده او برده است. کلام را بنسبیت حضور آیت‌الله بهشتی، در جمع و برای رساندن پیام مطبوعات به کوشش دیگرانی که بهشتی به نمایندگی آنها خواهان پایان اعتصاب مطبوعات در اعتراض به سانسور، اختناق بود، با سوره "تَنْ وَالْقَلَمِ" قرآن شروع کرد و در پایان سخنان ۱۰-۱۵ دقیقه‌ای، که مزین به صفات و تشبیهات دلنشین فارسی بود و اشاره به تاریخ سیاسی مطبوعات ایران داشت، خطاب به آیت‌الله بهشتی گفت: "برای این آزادی (آزادی مطبوعات) در سلطنت ما، سر "مورسارافیل"ها برود رفت و درحسرت آن "دهخدا"ها چشم از جهان فروبستند. بیایید، در این لحظات پایان یک اعتصاب تاریخی در اعتراض به سانسور و اختناق، که چند دهه مطبوعات ایران بدشواری توانستند زیر فشار این بختک، به حیات پا به موت خود ادامه دهند، عهد اخوت خود با آزادی مطبوعات را در همین جمع و با صدای بلند اعلام کنیم..."

۱۰ سال از اعدام "حیدر مهرگان" گذشت

بیاد آر،

عموهایت رامی گویند

از "هاتفی" سخن می گویند!

۱۹ تیرماه، مصادف بود با دهمین سالگرد اعدام ناچرانوردانه "رحمان هاتفی"، روزنامه‌نویس (سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان)، محقق و مبارز برجسته ایرانی در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی. دهمین سال این جنایت، مصادف شد با شکست توطئه سکوتی، که طی سالهای گذشته از هر سو و با انگیزه‌های متفاوت درباره آیت‌الله جنایت رژیم بدقت رعایت شده بود.

او چهره شناخته شده‌ای در میان جامعه هنرمندان، روشنفکران، مبارزان نسل میانه و برخی چهره‌های سیاسی نسل قدیم ایران بود و طی ۲ دهه ۴۰ و ۵۰، هراکنس که با مطبوعات ایران، شعر، نقاشی، قصه، فیلم، رمان، تئاتر، نقد هنری، ترجمه... و سرانجام، سیاست، مبارزه، زندان، شکنجه و اعدام آشنائی و سروکار داشت، به نوعی اگر با او آشنائی چهره به چهره هم نداشت، آوازه‌اش را شنیده بود: "درخیل اهل مطبوعات، چهره‌ای در کیهان قلم در دست دارد، که چشمانش انسان را به صداقت و ایمان فرامی‌خواند"، اما از این خیل عظیم، طی سالهای دروغ و افترا، شکنجه و اعدام، شکست و امید، بربریت و نادانی، انکار و فراموشی... تنها افراد انگشت‌شماری توانستند و خواستند، تا به احترام انسانیت، حق‌شناسی و شرف انسانی، بدور از هر نوع خرده حساب سیاسی و حزبی، کلاه از سر بردارند و اگر دستشان نمی‌رسد، تا گزلبان حکام را در جستجوی قاتلین به چنگ بگیرند، در یک دم آب خوردن بدور از چشم بدسگال، نسبت به او ادای احترام کنند. "لردشیر محمصن، کاریکاتوریست پرآوازه و طراح بزرگ ایرانی، از جمله این انگشت‌شماران بود، که طرحی را به یاد روزهای حضور در تحریریه کیهان آپیش از انقلاب و نگاه چهره به چهره با "رحمان هاتفی"، از او کشید و همراه چند خطی، به یاد "هاتفی" از دست رفته، برای خانواده‌اش فرستاد!

"عباس امیر انتظام" (سخت‌گویی دولت موقت مهندس بازرگان) نیز از جمله آن افراد انگشت‌شمار است. او در این دهمین سال و در نخستین نامه‌ای، که از وی به خارج از کشور راه پیدا کرد، بمنون یکی از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی رژیم، که ۱۲ سال را در شکنجه‌گاهها گذرانده و شاهد و ناظر بسیاری از جنایات رژیم در زندانها بوده است، برای نخستین بار و بمنون شاهد جنایت، اعلام داشت، که "رحمان هاتفی" را پس از شکنجه در زندان اعدام کردند.

سکوت، در "آیین" به خون نشسته، شکست، انکاس شکست سکوت حتی در داخل کشور به مطبوعات زیر تینه کیوتین رژیم نیز راه یافت، اما در مهاجرت برسر "زا" رفته، بازتابی نیافت. "مسعود بهنود"، روزنامه‌نویس مقیم ایران، که از جمله آشنایان چهره به چهره "رحمان هاتفی" بود، اما هرگز تفکری همسو با او نداشت، وای بسا بر سر مطالبی، که "تهران مسور"، بویژه در ارتباط با حزب توده ایران پس از انقلاب می‌نوشت، رو در روی او قرار داشت، پس از اعلام خبر اعدام "رحمان هاتفی" در زندان رژیم به همت و جسارت "عباس امیر انتظام"، در مقاله‌ای پیرامون کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" در شماره ۸۰-۸۱ خرداد ماه ۷۲، علیرغم ستیز با رهبران حزب توده ایران، درباره او از جمله نوشت: "و کدام آهن تبار، نگاه نجیب "رحمان هاتفی" را دیده و غیظ و غضبی بر او دست نداده؟ داستان "مفرخان" و "عمونی" ... را چون زنده‌اند، خود باید بگویند..." و تکرار کرد: "باید عمونی را دریند تجسم کرد و آن نگاه نجیب "رحمان هاتفی" را با درد به یاد آورد..."

"بهنود" در ایران و در آن دم "آب خوردن بدور از چشم بدسگال"، نوشت و تکرار کرد، اما در مهاجرت و بدور از تیغ سانسور رژیم، مطبوعاتی، که همه نوع امکائی را در اختیار دارند، توطئه سکوت را ادامه دادند. در این سالها می‌شد نوشت، می‌شد خواست، می‌شد به تشکلهای جهانی روزنامه نویسان مراجعه کرد، و ... تا رژیم حاکم را برای دهان کشودن درباره این جنایت از هر سو در تنگنا قرار داد. اگر به این کار، بهر دلیل، قادر نبودند، می‌شد با سیاه روی کاغذ سفید نوشت. اما اینچنین نیز نشد، در این سکوت بیابانی بدون لحظه‌ای تردید - سهم کیهان لندن بیش از تمامی مطبوعات در مهاجرت است، که علیرغم اعلام پذیرش دمکراسی و آزادی مطبوعات، رهبری ارکستر هاهنگ توطئه سکوت را بدلیل مرزبندیهای سیاسی بعهده داشته و دارد. در این تردید نیست، که تمام دست‌اندرکاران حرفه‌ای کیهان چاپ لندن، و بویژه مدیر و بنیانگذار آن، "رحمان هاتفی" را از نزدیک می‌شناختند و همین است، که ادامه سکوت آنها را جز به مرزبندیهای سیاسی و نابوری به آزادی‌ها نمی‌توان تشبیه کرد و نام این سکوت را توطئه نگذاشت.

"رحمان هاتفی" تا واپسین لحظه حضور در کیهان چاپ ایران (ابتدای سال ۵۸ به وجدان حرفه‌ای خود پایبند باقی ماند و هرکس که بخراهد، مرز تعلق فکری و سازمانی او

از سیر رویدادها و حوادث سالهای اخیر دارد. با تاسف از رفتار ساواک با "رحمان هاتفی" در زندان قزل قلعه و این یاد کرد و سپس از مشکلات درونی ساواک برای تصفیه عناصر تندرو و مقاربتی که می‌کنند. گفت. از اشتباهات عظیم دستگاه امنیتی کشور در تندخویی و ماجراجویی‌ها و جز سازهایی سیاسی برای جلب توجه شاه، از ریختن و پاش‌های میلیونی ... و در پایان، برای حفظ آزادی مطبوعات، جلوگیری از هرج و مرج کشور، تجدید سازمان ساواک، حفظ دولت و اداره کشور، طلب یاری از مطبوعات را مطرح کرد. این مقدمه چینی برای آغاز کنترل مطبوعات بود و نه چیزی فراتر! او در پایان سخنانش، که با لحنی بسیار ملایم و شمرده بیان شد، سکوت کرد و چشم به دهان "هاتفی" دوخت. "هاتفی" اکنون مسئولیت مستقیم روزنامه‌ای را به عهده داشت، که تیراژ آن در تاریخ مطبوعات کشور بی‌نظیر بود. "کیهان" از تیراژ ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار نسخه در روز به تیراژ ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نسخه در روز رسیده بود و می‌رفت تا مرز نیم میلیون را پشت سر بگذارد.

"هاتفی" پس از چند دقیقه سکوت، ابتدا از اختتام سالهای گذشته و جز حاکم بر مطبوعات کشور یاد کرد و سپس رویدادهای سال جاری (۵۷) و مسیر اجتناب‌ناپذیر آنرا تحلیل کرد. این شرح حوادث و تحلیل رویدادها، که به‌رحال احتیاط لازم در آن مراعات شده بود، چنانکه ربع ساعت بطول انجامید. سپس مقدم بسیار با حوصله و با دقت به همه حرفها گوش داد و سپس در پایان گفته‌های "هاتفی"، برای چند دقیقه‌ای با خودنویسی، که در دست داشت، خود را سرگرم کرد. سکوت سرانجام پایان یافت و مقدم چشم از روی میز تحریری، که پشت آن نشسته بود، بلند کرد و خطاب به "هاتفی" گفت: "من چیزی ندارم که به حرفهای شما اضافه کنم. کار را، همانگونه که شما هم اشاره کردید، به اینجا کشانده‌اند، که شاعدم. شما راه حل را چه می‌بینید، چه می‌توانیم بکنیم؟"

سپس مقدم فقط یک ارتشی نبود، بلکه سیاستمدار نیز بود. درخواست ارائه راه حل و تأکیدش بر "ما" در حقیقت پیروندی بود، که می‌خواست بین سرزنش ساواک و مطبوعات و به نوعی "رحمان هاتفی" و خودش برقرار کند.

"هاتفی" نیز، تیزهوش‌تر از آن بود، که این اشارات را درک نکند. بلافاصله پاسخ داد: "تیسار دلیل مراحتم معذرت می‌خواهم، اما همانطور که گفتید، وضع بسیار دشوار و پیچیده است و هر وطن‌پرستی در این لحظات باید صداقت را به خدمت بگیرد. من با این صداقت نظرم را می‌گویم: "شما زمان را از دست داده‌اید!"

مقدم مبهوت مانده بود. لب دهانش را پائین داد و بانابندی پرسید: اگر شما سکان ملکت را در دست داشتید چه می‌کردید؟

هاتفی پرسید: کی؟ در این لحظات و یا ... مقدم فوراً تصریح کرد: "نه، نه، منظورم این لحظات نیست، بلکه طی این چند سال است، که شما رویدادهای آنرا ازبانی کردید."

"هاتفی" پاسخ را کامل‌تر از سؤال، اما کوتاه‌تر از آن داد: "از همان نخستین نامه دکتر علی اسفندجی - حاج سید جواد - به هویدا در سال ۵۶ و سپس دکتر باهری، ایشان را با اختیارات قانونی یک نخست وزیر واقعی، در چارچوب قانون اساسی کشور! دعوت به اداره ملکت می‌کردم. شاید، در آن صورت می‌شد رفرم از بالا را با تلفات و عوارضی محدود پیش برد! نظم و قانون قربانی می‌گرفت، اما گریزی از آن نبود و می‌بینید که نیست! اشاره او به مجموع دم و دستگاه دیواره و دولت بود."

ظاهراً، بیش از این، حرم حکومتی نباید شکافته می‌شد، زیرا مقدم خسته و افسرده از پشت میز برخاست، و درحالیکه آماده خداخانی می‌شد، به "هاتفی" گفت، من شما را فرد میهن‌پرست و صالحی شناختم و مایلیم، این دیدارها تکرار شود. سیر رویدادها چنین مجال را برای سپهبد مقدم فراهم نیارود. "هاتفی" درست گفته بود، "شما زمان را از دست داده‌اید."

پس از این دیدار، در توصیف شخصیت سپهبد مقدم، گفت "او همان است، که "خاوری" می‌گفت. آن روزی دیگر سکه ساواک است. سبک و روش دارد. سر را می‌بزند، اما با پشه. ماقبل از بقیه‌شان است."

زومه‌ای پنهانی با "علی خاوری"

با "علی خاوری"، در نیمه دهه ۳۰ آشنا شد. در یک شب سنگین انتظار. او برای نخستین بار با زندان شاه آشنا می‌شد. همراه "تیزابی" و باتهام داشتن دستگاه پلی‌کیبی و پخش اعلامیه دستگیر شده بود. نه جرم آنقدر سنگین بود، که جان در خطر باشد و نه ساواک آنقدر درنده خو، که برای توجیه و تثبیت عمل خود، به صحنه‌آرایی، از آن دست که با کلسری و دانشیان شد، نیازمند باشد.

در آن شب انتظار و بیداری، در گوشه‌ای از زندان با "علی خاوری" به خلوت نشستند. "تیزابی" تندخو را "رحمان" آرام می‌کرد. "تیزابی"، نه با حزب، که برضد آن بود و "هاتفی" جستجوگری، که سیر و تحول را می‌پسندید. هر دو از عملکرد حزب در ۲۸ مرداد ۳۲، چند سال پس از آن، تا اعدام خسرو روزبه و عملکرد رهبری در سالهای مهاجرت پس از کودتا، خون بدل بودند. و حالا ضربه سازمانی "عباس شهریاری" به زخمی می‌مانست، که در "دریاچه نیک قم" دهان باز کرده باشد. "خاوری" خود قربانی آن ضربه بود، اما کمتر به حادثه و گذشته‌های مرده در "امید"، که بیشتر به آینده و زندگان با "امید" تکیه می‌کرد. از دادگاه خودش گفت، در روشی، که در زندان باید پیشه کرد، از طرفداری قضات دادگاه نظامی، از تاریخ ایران (که هاتفی شیفته آن بود و خاوری شخصاً تحمیل‌کننده آن) و سرانجام از "ناصرمقدم" سپهبدی، که در ساواک سبک و روش داشت و کشور را با کفتگر و بحث و مناسبات با زندانیان درشت نام زندان را، دروازه فتح و پیروزی می‌دانست. با "عمیر یوسفی" نیز در همین نخستین اسارت آشنا شد. وقتی ساواک او را در استان مرگ از زندان رهاش کرد. تا در زندان چشم به جهان نابرابر نبندد و او در سفر به مهاباد و بر شانه خلق کرد قلبش از تبیدن بازماند. "نویید" از او از چلچله‌ها نوشت، که "عمیر" عاشق آن بود و از این عشق خود برای "هاتفی" در گوشه زندان، سخن گفته بود!

جمیعت حاضر، که کارگران چاپخانه نیز بدان پیوسته بودند، دست زدند و فریاد برآوردند "آزادی، آزادی". دکتر بهشتی در پایان هیجان جمیعت، با خونسری، که از شخصیات او بود، و با صدائی رسا و دلنشین، که خود بدان می‌بالید، گفت: "ما، پاسداران آزادی هستیم و من از این دیدار خرسندم. شناخت من از آقایان تا پیش از این دیدار، چنان دقیق نبود، که اکنون و بویژه پس از دیدار و آشنائی با برادر عزیزم آقای "هاتفی" هست. و این هست" را از سر مادی خود خواسته، چنان کشیده بیان کرد و از لای شکاف خالی مانده بین دو دندان از سه دندان جلویی دهانش بیرون داد، که توانست نیمه دوم آنرا بجود و سپس لبهای خود را بهم بدرد!

با اسلام آشنا بود، اما پیش از اسلام با تاریخ ایران آشنائی همه سوره داشت. اسلام را در متن رویدادهای تاریخی ایران و جنبش‌های ملی، همانگونه پیگیری کرده بود، که جنبش مزدکیان، خرم‌دینان، سرداران، زنگیان، مانیان، حسن صباح، میرزا کوچک خان جنگلی و سرانجام تیم کتلل محمد تقی خان پسیان در خراسان و خیابانی در تبریز را بی گرفته بود. و در این پیگیری تاریخی، بیش از همه با "مزدکیان" آغتش داشت و در بیان رویدادها و تحلیل انتخاب مشروطه دستی توانا و قلمی برا داشت. تحقیق ارزنده‌اش را درباره "مزدکیان" در سال ۵۰ و در یورش، که ساواک به خانه‌اش آورد، دکتر جوان سرهنگ عصار ساواک، با خود برد، و آنچه را که پیرامون انقلاب مشروطه طی سالها فراهم آورده بود، پاسداران جهل در جمهوری اسلامی به یقین بردند. برخی از این دست نوشته‌ها و یادداشت‌های مربوط به انقلاب کبیر فرانسه، حاصل سالهای بود، که با "موشنگ تیزابی" برنامہ منظم شبانه تاریخ‌خوانی داشتند. "انفجار سلطنت"، متواتر بود، که آنرا برای تحلیل رویدادهای سال ۳۷ مرز می‌کرد. سدها برگ در تحلیل انقلاب ۵۷ فراهم آورده بود، که دهها سند تاریخی که او بدلیل موقعیت ویژه‌اش در قلب مطبوعات ایران طی سالها توانسته بود بتدریج فراهم آورد، آنرا تکمیل می‌کرد. این دست نوشته‌ها در امان مانده است؟ شاید! اما دست نوشته "مزدکیان" را سرهنگ عصار (که مدعی شجره مطبوعاتی در خانواده پدری‌اش بود و ساواک او را کارشناس فرهنگی مطبوعاتی میدانست) در یکی از شبهای بازجویی در قزل‌قلعه، کبریت زیرش روشن کرد، تا مگر "هاتفی" دهان بسته را باز کند. خودش می‌گفت، در آن لحظات چنان چگرم می‌سوختم، که سوزش سیلی‌های عصار بر گونه‌ام و درد کابل برکت پاهایم را فراموش کرده بودم!

در جستجوی تاریخ و در تلاش تحلیل رویدادهای، که به تاریخ می‌پیوستند، با "علی شریعتی" آشنا شد. در "حسینیة ارشاد" تهران و در پایان سخنرانی‌های پرشور "علی شریعتی"، که سعی داشت اسلام را با جهان مامور آشتی دهد و بین آزادی-عدالت، مدنی-میزم و اسلام پل بزند. نگرش بدیع شریعتی مسلمان و معتقد به مسائل ایران و جهان برای "هاتفی" جذاب بود، اما نه آنقدر، که به صف مریدان او بیورند. او جهان بینی خود را برگزیده بود و بر آن آگاه بود. آن کلیات آفته به اشاره‌های قرآن و قرأت فصیح سوره "ان والقلم"، که دکتر بهشتی را مجذوب کرده بود، به آن شبهای گفتگو با "علی شریعتی" بازمی‌گشت.

می‌دانست، که اختناق و دیکتاتوری ابتدا با بستن دهان مطبوعات آغاز می‌شود. سالها قلم زدن در مطبوعات ایران و بویژه مسئولیت‌های متعدد در روزنامه "کیهان"، این آگاهی را در او به نهایت تکامل رسانده بود و از هر رویدادی، که نشانه‌ای از بازگشت اختناق به مطبوعات داشت، می‌هراسید. همین هراس خنیر مایه نطق کوتاه او در مقابل آیت‌الله بهشتی بود، و باز، همین هراس بود، که دلیل ناباری عسک او به وعده‌های "دکتر بختیار"، آخرین نخست وزیر سلطنت و قدرت او، برای حفظ آزادیها بود. صحنه‌سازی بختیار را برای نخستین همگی، که قرار بود از او در مطبوعات چاپ شود، نخستین علائم ضعف و بی‌هریتی او تشخیص داد. عکسی به عاریه گرفته شده از مصدق در ضلع راست میلی، که روی آن نشسته بود و ستارهای مکرش به مکاس "کیهان"، که حتماً عکس به گونه‌ای گرفته شود، که مصدق با لیخند پشت سر او قرار داشته باشد!! فرمان نخست وزیری از دست شاه، نه مجلس، اتکا، به منضوب شاه (مصدق) و چشم انتظار حمایت ژنرال "هوزیر" امریکایی. او آنقدر روی پای خود استوار بود، یا می‌توانست استوار بشود، که بدن اتکا، و کسب هویت از این سه سکان، ملکت را دراختیار بگیرد و آنرا نگهدارد؟ سیر رویدادها، گویاترین پاسخ را درخورد دارد!

دیدار با سپهبد "ناصر مقدم"

سپهبد "ناصر مقدم"، رئیس ساواک دولت بختیار، به چهره‌ای ملایم شهرت داشت. او پیش از تسلط تندروها بر ساواک و در فاصله بکیر و بید و بز و بکش سرلشکر تیسر بختیار (بنیانگذار ساواک)، سرهنگ امجدی - سرهنگ زبیبی و ... شکنجه‌گران اولیه ساواک تا بکیر و بز و اعدام کن ارتشید نصیری، پرویز ثابتی (مقام امنیتی)، حسینی (مرد حافظه ساواک)، تهرانی (اکریست کش)، عضدی (امجاد خورا) و ... مدنی معاون ساواک بود. او سپس به تشکیلات ارتش بازگشته بود. در دولت بختیار، یار دیگر رئیس ساواک شد. چند بار با سردیران جرید پرتیراژ کشور ملاقات کرده و در این ملاقات‌ها ضمن انتقاد از گذشته ساواک و رفتارهای دوره‌دیده‌های اسرائیل و آمریکا، در زندانهای کشور، از باور خود به آزادی مطبوعات گفت!

در یکی از این ملاقات‌ها، هنگام خداحافظی با دیگران، از "رحمان هاتفی" خواست، که بماند تا بیشتر گفتگو کنند. "هاتفی" ابتدا تردید داشت. به دیگری که با هم آمده بودند و حالا در آستانه ترک جلسه بودند، نگاه کرد. آنها نیز توصیه‌ای نداشتند. تصمیم را باید سریع می‌گرفت. خطاب به سپهبد مقدم گفت، اجازه دهید تا از روزنامه اطلاعات نیز فلانی بماند. مقدم راضی شد. نشستند. مقدم، ابتدا برای آنکه "هاتفی" بداند، که او با سابقه‌اش آشنائی دارد، ضمن تجیید از آگاهی او از اوضاع کشور، پذیرش تحلیلی که

همزمان با محکم کردن چفت و بست‌های تشکیلاتی و متب نشینی سازمانی حزب که حوادث روز، هر لحظه لزوم آنرا بیشتر مشخص می‌کرد. معان کامل تشکیلات جدید را به او سپارند. دیدار مکرر با طبری، مقدمه آشنائی‌های بیشتر بود. که بنا بر تالیل و درخواست هر دو صورت می‌گرفت.

باغ در سکوت فرونشسته بود. احسان طبری چنان پرنده تازه بال، که پرواز را با چیدن از شاخه به شاخه، زوری درختی، که خانه‌اش در بلندای آن است، امتحان می‌کند، به هرگوشه باغ سرک می‌کشد. با احتیاط دست دراز کرد و چند گیلاس درشت رسیده را از یکی از درخت‌های پربار کنار جاده باریک باغ، کند. "هاتفی" گفت: "رفیق طبری اول باید شست، باغ را تازه سببائی کرده‌اند" و طبری اضافه کرد: "راست می‌گویی، اصلا نمی‌دانم چرا کندم. گاهی، پیرمردها هم، هوس می‌کنند، بچه شوند" و سپس خنده از هر سر... باغ بزرگ نبود و طبری آنقدر سلامت، که تنها توانست نیسی از آنرا زیر پا بگذارد. شادی گودکانه خیلی زود به پایان رسید و پرنده رها، از بال زدن زودتر از انتظار و آرزوی ما، واماند.

چهار بید مجنون سالند، چنان کیسوی خود را در چهارراه میانه باغ رها کرده بودند، که نور خورشید بزخم از لابلای آنها می‌توانست خود را به آب راکد و مانده در حصار حوضچه سیبائی ضلع غربی چهار راه برساند. آلاچین کوچک در ضلع شرقی قرار داشت. طبری زیر سایه بیدها و "آلاچین"، خود را روی نیکت کوچکی رها کرد و دو دست را از طرف، بعلاقت رهائی در زیبایی طبیعت، به در طرف موهای کنار گوشش کشید و سپس آنها را در دو سوسوی پشتی نیکت، مثل دو خط صاف و مستد، که میان آنرا با "سر" نقل‌گذاری کرده باشند، رها کرد. از دور که نگاه می‌کردی، به مسیحی می‌مانست، که نشسته، به صلیب کشیده شده باشد.

پرشش از باغ و منطقه شهریار و تهران قدیم، خیلی زود به اصل "ضداد" کشید، که "هاتفی" طرح کرد. پاسخ دقیق و مستند و متکی به فاکت‌های علمی بود و همین جهت مسیر صحبت پس از مدتی به سیاست، رویدادهای ایران، روزنامه کیهان و ... کشید؛ و این آخری برای طبری بسیار مهم بود. می‌خواست جزئیات نحوه پاکسازی در کیهان را بداند و برای جلب دقت "هاتفی"، اضافه کرد: "پدیده‌های جزئی، پیوسته نشانه‌هایی از رویدادهای آینده را درخورد دارند و ... در صحبت محتاطتر از آن بود، که بیش از این پیش برود و شخصیتش جا افتاده‌تر و نهی‌رتر از آنکه، به طرف مقابل مجال کنجکاری را بدهد. سرانجام کار را در "خشت خام" دیده بود؟

"هاتفی" از جدال دو شخصیت در وجود "خسینی" گفت و گرایش طبیعی او به دشمنی با کوسیسیم در زمین مبارزه علیه امپریالیسم، لبردی در تمام مدت، سکرتی را که اختیار کرده بود، ترام با توجهی، که به این اظهارات نشان می‌داد، ادامه داد و این سکوت و دقت آنقدر به دراز کشید، که "هاتفی" حرف دلش را سرانجام بر زبان آورد، "من نگران خوش‌باری‌ام؟! او در آینه دیده بود، آنچه را طبری، با اشاره با ماجرای تصفیه‌های کیهان، در "خشت خام" دیده بود.

سالها بعد (۹۲) و در فاصله یکی از جلسات پلنوم ۱۸، "اردشیر آرانسیان" یادداشت کوچک و تا شده‌ای را از جیبش درآورد. نامه کسی زرد شده بود و جوهر خودنویس احسای طبری در اعصاب آن خشک شده بود. "اردشیر آرانسیان"، در نیمه سال ۵۸ برای چندین بار تقاضای موافقت با انتقالش به ایران را کرده بود، و طبری در چند خط سرشار از مهریانی، از جمله نوشته بود، "جمله نکن، راستش را بخواهی، من، آنقدرها به آینده آنچه می‌گذرد، خوش‌بین نیستم، البته ابراز آمادگی‌ات را گزارش کرده‌ام، امیدوارم سفری بیایم و از نزدیک صحبت کنیم..."

نامه را به اردشیر پس دادم. روز بعد خودش بسرغام آمد و پرسید: "نامه را می‌خواهی در اختیار داشته باشی؟ پاسخ، بدون لحظه‌ای تردید مثبت بود. او اضافه کرد "فقط خواهش می‌کنم، در اختیار "رحیم نامور" هم بگذار. شاید یکجائی بخواهد در آینده به آن استناد کند. البته نه حالا..."

آنروز، طبری ادامه صحبت را به تاریخ ایران و جنبش‌ها و قیام‌ها کشاند، که سخت برای "هاتفی" دلچسب بود. بعد از ناهار و چای، از برخی دیدارهایش با درستان قدیمی‌اش گفت، که حزب و سیاست را بوسیده و کنار گذاشته‌اند و بعد هم وضع هنری ایران و کانون پرورشج نوسندگان و ...

نور زرد خورشید، که خود را به مغرب رسانده بود، مزاحم چشم ما بود، که در ضلع شرقی چهار راه باغ نشسته بودیم. زمان جدائی بود.

طبری، از روزی که سپری شده بود، بمنوان روزی خوش یاد کرد، و در واپسین لحظات ترک نیکت، دستی به پشت "هاتفی" زد، و زیر لب، و در اشاره به عنزیت جدید او در هیات سیاسی حزب گفت: "... رحبان جان، ما بازم یکدیگر را می‌بینیم، البته، ست‌های حزبی به انسانها شخصیت نمی‌بخشند، بلکه برعکس، انسانها و شخصیت‌ها به ست‌های حزبی هویت می‌بخشند، تو از گروه دومی ..."

پلنوم وسیع ۱۷ در تهران برگزار شد. "رحمان هاتفی"، که از سال ۵۲ و پس از چند بار زندان و رهائی، و رسیدن از "نفرت" به "الفت"، توده‌ای شده بود، تنها به فاصله ۸ سال به عنزیت هیات سیاسی حزب برگزیده شد و از سایه بیرون آمد. حالا دیگر می‌توانست آنچه را درباره حال و آینده می‌اندیشید، بی‌واسطه با اعضای رهبری درمیان بگذارد. جدال با خوش‌بینی، و لزوم تجدید نظر در تشکیلات حزبی، از جمله تلاش‌های مستمر او بود.

حزب دفتر نداشت، روزنامه را ممنوع کرده بودند. اما جزوه‌های پرشش و پاسخ و تحلیل هفته هنوز منتشر می‌شد و تیراژش بیوسته رو به فزونی بود. او در جدال با آن خوش‌بینی، که عده‌ای الوده‌اش بودند. در یکی از جلسات هیات سیاسی بدبینی‌اش طرح کرد و گفت، که توزیع تحلیل هفته و پخش پرشش و پاسخ هم بزودی با موانع جدی روبرو خواهد شد و سپس نوبت به نویسندگان و تهیه‌کنندگان خواهد رسید. مخالف ادامه شتاب حزب بود و اعتقاد داشت، که با حفظ احتیاط و با سرعت کستری باید پیش رفت، زیرا ادامه

تحلیل رویدادها و تشخیص مسیر حوادث آینده، از ویژگی‌های "رحمان هاتفی" بود. بسیار پیش از آنکه در کادر رهبری حزب توده ایران قرار گیرد. زمانی که "شاه" حتی در حزب "مردم" و "ایران نوین" را هم تحمل نیارود و فرمان انحلال آنها را صادر کرد. تا به سبک "نازیسم"، یک حزب سراسری با ایدئولوژی تائید و پرشش هرآنچه شاه می‌گوید و می‌کند، تشکیل شود، او گفت و سپس در تفسیرهای برکافذ آمده‌اش تکرار کرد، که این، آخرین تیر ترکش است. این تصمیم از موضع ضعف است، نه آنچنان که می‌ناید، از موضع قدرت. با این عمل، "شاه" مقدرات خود و کشور را به یک قیام عمومی واگذارد کرد. و چنین نیز شد!

پس از برکناری هویدا، آن نخست‌وزیر ۱۵-۱۴ ساله، که تا آخرین روزهای حیات سیاسی نیز سوار شدن نایشی و کلاه و بیکاه بر "پیکان کار" سرمایه‌ای رنگ ساخت ناسیونال را، عالی‌ترین نشان و تظاهر ناسیونالیسم می‌دانست، در یکی از زمزمه‌های سیاسی نه چندان آشکارش با "امیر طاهری" سردبیر کیهان در آخرین سالهای دولتمداری هویدا، که همزمان با برکناری هویدا، او نیز کنار گذاشته شد، "هاتفی" در تحلیل تاسیس یک حزب سراسری گفت: "بنظر من، سرزیری آغاز شده است و سقوط سریع‌تر از آنست، که بتوان مانع آن شد"

"امیر طاهری"، که بدلیل ارتباط‌های وسیع و مناسبات گسترده‌اش، از اخبار پشت پرده حکومتی، پیش از "رحمان هاتفی" آگاه بود، با تیزهوشی خاص خودش، این پیش بینی را تنها با یک "آره" سیاسی تائید کرد. تائیدی نه آنقدر مستقیم، که از آن بوی بی‌احتیاطی به مشام کسی برسد!

... و پس از راه‌پیمائی مهندس بازرگان بدنبال ناز در تپه‌های عباس آباد و تپه‌ریه بطرف خیابان "شاه‌رضا"، با حفظ جانب احتیاط، در یک گفتگوی کوتاه با "امیر طاهری"، که بدلیل مناسب تناسب نزدیک با وی و اعتقاد دوطرفه‌ای که وجود داشت، صریح بود، و سپس با احتیاط بیشتر با دکتر مصباح‌زاده (صاحب و بنیانگذار کیهان)، گفت: "گویا مقدر آنست، که از این پس، تصمیمات بزرگ را مردم در خیابانها بگیرند. احتیاط شرط عقل است، کشور به روال عادی نیست و بازداشت هویدا، نصیری و ... نشان می‌دهد، که بدون ذکر نام شاه، دنبال بلا کردن می‌گردند. برای شما، خطر "خردی" فعلاً نزدیک‌تر از خطر "خریبه" است."

همه منظور و تحلیل مسیر رویدادها بدون ذکر نام و در کوتاه‌ترین کلمات بیان شده بود.

"مصباح‌زاده"، لبخند معمول را بر لب نگاه داشت و چیزی نگفت. اما "امیرطاهری" گفتگو را به بیان نظرات خودش کشاند، که عمدتاً بر محور اشتباهات عظیم "شاه" (که سرانجام با استناد به فضای باز سیاسی و همراه با "محمودعنایت" موفق شده بود با وی مصاحبه کند) و خطر روحانیت (که درخانه پدری خود و از کودکی با آن آشنائی ملموس داشت) دور می‌زد. آن دو، شرط احتیاط را رعایت کردند و بزودی و پیش از فرود "خنجر" از پشت، کشور را ترک کردند.

درگرنماگرم چنین مصافی در قلب بزرگترین موسسه مطبوعاتی کشور و در متن رویدادهای عظیم، او روند حوادث و پیش بینی آینده را با قلی پرشده از جوهر انقلابی می‌نوشت و به چاپخانه "نوید" می‌رساند. اینجا، دیگر پروانی درکار نبود و هر روزنه احتیاطی، که برای کار علمی و عادی در کنار "امیر طاهری" ها، "مصباح‌زاده" ها و ... لازم می‌شود، کور بود و بست.

در تفسیر "قیام" تبریز، نه تنها اعتصاب عمومی را پیش بینی کرد، بلکه با تشخیص شرایط انقلابی در کشور (لابالایها دیگر نمی‌توانند و پانییها دیگر نمی‌خواهند...)، آنرا ترمیم کرد.

هرگز نمی‌توان مدعی شد، که راهشائی "نوید" برای اعتصاب همگانی، را مردم پذیرفتند، زیرا "نوید" از چنان رست و بُرد پختی برای رسیدن پیام آن به میلیونها ایرانی برخوردار نبود، اما می‌توان مدعی شد، که او شرایط کشور و روند حوادث را درست تشخیص داده بود و سیر رویدادها و آغاز عظیم‌ترین اعتصابات در سراسر کشور، نشان داد، که او درست دیده بود. همچنان که قیام مسلحانه مردم را بموقع پیش‌بینی کرد و آنرا پیش از هر سازمان و حزب سیاسی ایران، در "نوید" اعلام کرد.

این تیزبینی را در سالهای پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و قرار گرفتنش در ترکیب رهبری حزب توده ایران نیز حفظ کرد، اما دیگر، در بیان نظرات و دیدگاه‌هایش می‌بایست در چارچوب سیاست حزب عمل کند. اندک تفاوت دید آونست به مسیر نوین رویدادهای پس از پیروزی انقلاب، در مطالب آخرین شماره‌های نوید منعکس شد.

طبری: رحمان جان، تو از گروه دومی!

نیمه دوم بهار ۵۹، "احسان طبری" در قوس خیابان یوسف‌آباد سوار ماشین شد. شب را در خانه زن و شوهری پشت سرگذاشته بود، که یکی از آنها در کشتار زندانیان سیاسی اعدام شد و دیگری "جوان پیر" و خنیده، جان بدر برد. قرار بود در باغ آشنائی، که "هاتفی" در اطراف شهریار کرج در اختیار داشت، روز تا غروب با هم باشند. "هاتفی" از عنزیت کمیته مرکزی بنا به تصمیم رهبری حزب باید به جمع هیات سیاسی حزب می‌پیوست و بتدریج در برخی از این جلسات شرکت می‌کرد. اما هنوز حضورش در جمع به تائید نهائی نرسیده بود و کتر کسی او را چهره به چهره می‌شناخت. حمسو دائم و آشنائی همگانی تنها پس از تائید برگزاری او به ست عضو هیات سیاسی حزب و سردبیر "نامه مردم" در پلنوم وسیع ۱۷ انجام شد. "نامه مردم" چندان نیانید، که او توان خود را در آن به نمایش بگذارد. و همین جهت او را در کنار "عباس حجری"، در تشکیلات تهران نشانند، تا

شتاب، که از سال ۵۸ شروع شده است، ایجاد رعب و وحشت می‌کند. می‌گفت که چندان هم لازم نیست، ما نخورد هر آشی باشیم. باید در تشکیلات حزبی با این روحیه شکل گرفته، که اعضای حزب منتظرند هر هفته رهبری حزب در تمام مسائل اظهار نظر کند و حتی برای اینکار در حوزها فشار می‌آورند، مقابله کرد. باید بتدریج آماده شرایط جدید شد. سالها قلم‌زدن در قلب روزنامه کیهان، به او قدرت مانوری کم‌نظیر برای درک شرایط و هماهنگ شدن با تغییر شرایط را داده بود. همان قدرتی، که اجازه داد تا در سخت‌ترین شرایط، نشربه و سازمان "نید" از چنگ ساراک دور بماند!

تومیه دکتر بهشتی (آیت‌الله) به نورالدین کیانوری را حکیمانه ارزیابی کرده بود و نگاه نیز در گفتگو با اعضای رهبری حزب بدان اشاره می‌کرد. "آیت‌الله بهشتی" در تنها ملاقاتی، که چند ماه پیش از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی با "نورالدین کیانوری" انجام داد، در اشاره به فشارهایی، که از جانب روحانیت سنتی تشدید می‌شد، تومیه کرده بود "شما، برای مدتی تظاهر بیرونی خود را کم کنید، از این کار ضرر نخواهید دید!" آن ملاقات در روزهایی انجام شد، که دیوار شهرها و بویژه تهران از نقل قولهای غیبی، رفسنجانی، اردبیلی، منتظری و ... پرشده بود و همگان می‌دانستند، که اعضای حزب آنها را می‌نویسند. ارزیابی کیانوری نیز از این دیدار بر اعتبار تومیه دکتر بهشتی، که مطلع‌ترین فرد از مسائل پشت پرده بود، افزود: "بمنظر من، او از همه‌شان داناتر است. چیزی را می‌گوید، که بخواهد بگوید! مهم‌نویس که رزش را کدام طرف بگذارد!"

"هاتفی" در فروردین ۶۱، برهه تردیدها فائق آمده بود: "این بار کج است و به منزل نمی‌رسد. شخصیت ضد کوریست خینی بز شخصیت ضد امپریالیستی‌اش غلبه کرده است" و چند ماه بعد این ارزیابی‌اش را، که پیشتر با دیگران نیز طرح کرده بود، بی‌برواتر بر زبان آورد. در یک ظهر گرم تابستان ۶۱ و در ساختمان ۱۰ طبقه نیش خیابان خردمند جنوبی، میز نامار را در لپارتان کوچکی، که در یکی از طبقات فوقانی آن ساختمان دفتر کار غیر رسمی "نورالدین کیانوری" بود، چیده بودند. "ملکه محسودی" و "آکاهی" در اتاق دیگر لپارتان بودند. کیانوری در اتاق کوچک خود، که سه نفره به زور در آن جا می‌گرفتند. با "پرتوی" گفتگو می‌کردند. هر دو نسبت به روند اوضاع بدبین بودند و هر کدام دلالت خود را طرح می‌کردند. "بهرام دانش" بیشتر دلالتش متوجه چرخش‌های خینی بود و "هاتفی" مجموعه را در نظر داشت. آمدن و قرار گرفتن همه بر سر میز غذا و ملاقه‌های آب گوشت، که در پشقلب‌های کود سرازیر شد، راه را بر ادامه بحث بست.

در یورش اول، از سردساف، دوبار و در فاصله چند ساعت دستگیر شد. هر دو بار خود را نقاش ساختمان معرفی کرد و در آن بگیر و ببند شتابزده، که تلاشی برای تدقیق اطلاعات و مشخصات شخصی او انجام نشد، از تله رها شد. فروردین ۶۲، خبری را از قول "رحیم عراقی" برایش آوردند. "رحیم عراقی" را، که زیر شکنجه پایش شکسته بود به بیمارستان هزار تختخوابی برده بودند. او در آنجا و در حال نیه بهبودی اطلاع داده بود، که همه زیر شکنجه‌اند و بیشترین فشار به "عسری"، "شلتوکی" و "حجری" می‌آید. در آخرین روزهای فروردین خبر آوردند، که نوار تلویویزی در اوین گرفته‌اند. سوزم اردیبهشت از یکی از کوچه‌های فرعی خیابان زوتشت، منشعب از میدان فاطمی به کوچه دیگری پیچید، تا برای چند دقیقه دیداری کرده باشد. چشانش قرمز بود، کونی تا چند لحظه پیش گریسته بود. در سکوت دو کوچه فرعی پشت سرگذاشته شد. حرف و خبری اضافه بر آنچه می‌دانستیم درمیان نبود، فقط گفت: "من چند ساعت پیش تصمصم خردم را گرفتم. من مرگ را انتخاب کردم". آخرین دیدار و آخرین تحلیل گذشته و پیش بینی آینده!! آینده‌ای، که در بند لراده‌اش به اسارت درآمده بود. دوماه و چند روز بعد، (۱۸ تیر ماه ۶۲) چنین شد.

انسانها دارای پیشینه‌اند. پیش از حضور در یک حزب و سازمان سیاسی و یا هر تشکیلات دیگری، و یا حتی پس از خروجشان از آن، قامت انسانها را باید در آینه‌ای تمام‌نما نگریست. بر این اساس است، که شجره‌نامه سالهای حضور در یک تشکیلات و یادنامه‌های حاری از لحظات عادی و سرشار از احساس انسانها، همه حقیقت نیست.

"راه توده" بدلیل محدودیتی، که از نظر تعداد صفحات دارد و همچنین عدم امکان افزایش صفحات و هدلی، که از ابتدای انتشار دوره دوم اعلام داشته است، قصد انتشار یادنامه‌ها را نداشته و ندارد، اما از آنجا که نشریه‌ایست در خانواده نشریات ایرانی و "رحمان هاتفی"، عضوی از جمع خانواده بزرگ مطبوعات ایران، که بدلیل حضور دهساله‌اش در حزب توده ایران و سرانجام در ترکیب رهبری آن، مضروب مطبوعات داخل و خارج کشور واقع شده، و همچنین توطئه سکوتی، که درباره او سالهاست ادامه دارد، انتشار گزیده‌ای از مجموعه یادنامه‌های چاپ شده او را برای ثبت در تاریخ مطبوعات ایران لازم تشخیص داد. بدون تردید این یادنامه مطبوعاتی، اندک‌تر از آنست، که "رحمان هاتفی" را بایسته است و ما امیدواریم دیگر دست‌اندرکاران مطبوعاتی و آشنایان مطبوعاتی او نیز غبار را از آینه‌دل بزداهند و از این خادم "آزادی" و "مطبوعات آزاد" یاد کنند. شرح شخصیت سیاسی او در دو دهه ۴۰ و ۵۰ و سرانجام، حضور بزرگش در حزب توده ایران، خود گزارش دیگری را می‌طلبد، که امیدواریم ز-ن آن سرانجام فرا رسد.

زمینه‌های ماجراجوئی جدید در خلیج فارس فراهم می‌شود

"لئونارد"، وزیر دفاع فرانسه، برای یک بازدید دو روزه وارد اروپا شده. او در این دیدار و بدنبال مذاکرات نظامی با مقامات نظامی و حکام اروپایی از نیروهای نظامی فرانسه مستقر در خلیج فارس بازدید کرد. امارت متحده عربی، در چارچوب همکاریهای نظامی با فرانسه، قراردادی به ارزش ۲ میلیارد دلار با این کشور منعقد ساخت. ژنرال "کولین پاول"، رئیس ستاد ارتش امریکا، برای یک دیدار چند روزه وارد کویت شد. او در مصاحبه‌ای، که در کویت با وی انجام شد، گفت: "آمده‌ام تا بار دیگر به مردم کویت و رهبران این کشور اطمینان دهم، امریکا به تعهدات خود مبنی بر حفظ امنیت کویت و خلیج فارس پایبند است!" او همچنین اعلام داشت، که امریکا از سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج نیز حمایت می‌کند! کویت، دو جزیره "زویه" و "برویان" را، که همیشه مورد اختلاف با عراق بوده است، به دو پایگاه مجهز نظامی تبدیل می‌کند. پیشرفته‌ترین تکنولوژی نظامی زمینی، هوایی و دریایی در این دو پایگاه مستقر خواهد شد. همچنین این دو جزیره به انبار مهم تسلیحاتی جنگی تبدیل می‌شود. خبرگزاریها گزارش داده‌اند، که دو پایگاه فوق، نخستین پایگاههای نظامی از نظر تجهیزات پیشرفته نظامی در خلیج فارس خواهد شد. امریکا و انگلیس در آب‌های شمال خلیج فارس دست به یک مانور نظامی مشترک زدند. این مانور بدست ۵ روز ادامه داشت و در آن یک زیردریایی اتنی امریکا و همچنین رزم‌ناو "ابراهام لینکن" شرکت داشت. نیروهای نظامی کویت نیز در حاشیه آب‌های خلیج، بعنوان شرکت در مانور، پرسه زدند! ژنرال "جوزف بی‌هور"، فرمانده ستاد نیروهای مرکزی امریکا، در راس یک هیات نظامی-سیاسی وارد امارات عربی متحده شد.

خرید اسلحه

بسرچوب آمار اعلام شده توسط منابع مطلع، که خبرگزاری فرانسه آنرا مخابره کرده است، ۶ کشور عرب عضو شورای همکاری خلیج فارس، طی سال ۱۹۹۲ مبلغ ۵۵ میلیارد دلار صرف هزینه‌های نظامی و امنیتی کرده‌اند!

ارتش ترکیه به جنایت در مناطق کوردنشین این کشور ادامه می‌دهد

در مناطق کوردنشین ترکیه جنگی نابرابر جریان دارد. ارتش ترکیه از زمین و هوا مناطق کوردنشین را مورد حمله قرار داده است. در حالیکه دولت ترکیه مدعی است، ۵ هزار کرد مسلح در داخل ترکیه علیه ارتش این کشور می‌جنگند و ۲ هزار کرد مسلح دیگر بعنوان نیروی پشت جبهه، در خاک ایران مستقر شده‌اند، خود بر اساس گزارش خبرگزاریهای جهانی یک ارتش ۱۲۰ تا ۱۳۰ هزار نفری را برای سرکوب کردها بسیج کرده و به میدان آورده است. با آنکه خبرگزاریهای جهانی سعی در پنهان نگهداشتن جنایت دولت ترکیه در بسیاری از مناطق کوردنشین این کشور دارند، گهگاه اخبار تکان‌دهنده‌ای از این جنگ نابرابر به مطبوعات غرب راه می‌یابد.

حزب "کارگر کردستان" (P.K.K)، که در صف مقدم این نبرد قرار دارد، از سال ۱۹۸۴ به مقاومت در برابر قوای سرکوبگر دولت مرکزی ادامه میدهد. در روز ۱۷ مارچ ۹۲ دبیر اجرایی P.K.K، بنام "عبداله اولچان"، یک آتش‌بس یکطرفه را با هدف حل مسالمت‌آمیز مسائل کردها با دولت مرکزی ترکیه اعلام داشت، اما دولت ترکیه با این پیشنهاد مخالفت کرد و در نتیجه از ۸ ژوئن باردیگر نبردها از سرگرفته شد. "اولچان" پیش از آغاز مرحله جدید مقاومت در برابر سرکوب ارتش ترکیه اعلام داشت، که همه تلاش‌ها برای حل مسالمت‌آمیز مشکلات به بن بست رسیده است. دولت ترکیه می‌خواهد با زنان گلوله با کردها حرف بزند، ما حرفی نداریم و برای یک "تابستان خونین" آماده‌ایم. در این نبرد، ما منابع ترکیه را در سراسر جهان مورد هدف قرار خواهیم داد.

"کمیته جنبش نجات بخش کردستان ترکیه" در ۲۵ ژوئن در شهر اتن اعلام داشت، که کشورهای جهان چشم‌های خود را بر روی کشتار کردها در ترکیه توسط دولت مرکزی این کشور بسته‌اند. آنها بدین ترتیب دولت ترکیه را تشریح به ادامه جنگ می‌کنند. جنگی که هدف از آن نابودی خلق کرد در ترکیه است. "کمیته جنبش نجات‌بخش کردستان ترکیه"، که به همت PKK تشکیل شده است، در شهر اتن اعلام داشت، که در نبردهای جدید ۲۵۰ نفر از مردم عادی در کردستان ترکیه کشته شده‌اند و ۴۰۰ نفر زخمی شده‌اند. ارتش دولت ترکیه ۴۴ دهکده کوردنشین را مورد تهاجم قرار داده است. قوای نظامی این دهکده‌ها را غارت و باخاک یکسان کرده‌اند. برائز این جنایات، بیش از ۲۰ هزار نفر از ساکنان روستاهای کوردنشین از خانه‌رکاشانه خود آواره شده‌اند. ارتش ۲۵۰۰ کرد را دستگیر کرده و به زیر شکنجه کشانده است. اگر نام این جنایات تروریسم دولتی نیست، پس چیست؟ "کمیته جنبش نجات بخش کردستان ترکیه" خواستار پایان عملیات نظامی، از هر دو سو در منطقه کردستان ترکیه، عفو کلیه زندانیان و آغاز مذاکرات دو طرفه و به رسمیت شناخته شدن حقوق ملی خلق کرد در چارچوب کشور و دولت ترکیه شد.

دیگران و خاطرات "نورالدین کیانوری"

انتشار خاطرات "نورالدین کیانوری" در ایران و محاصبه‌ای، که بدنبال چاپ این خاطرات از وی در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسید، با عکس‌العمل‌های متفاوت، هم در داخل و هم در خارج از کشور، روبرو شد.

این واکنش‌ها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. نخست، برخورد ذهنی و شخصی افرادی، که توسط نورالدین کیانوری بشکلی نام برده و گذشته آنها مطرح شده است. در این مورد افراد اغلب به دفاع از خود پرداخته و گاهی با موضعگیری‌های غیرسیاسی و حتی توهین، خواسته‌اند مجرمه مطالب مطرح شده را بی‌اعتبار معرفی کنند. در استدلال این گروه انگیزه حاکمیت جمهوری اسلامی برای ایجاد امکان انتشار این خاطرات و محاصبه مسئله اساسی است. نوع دوم، برخوردی است، که در آنها محتوا، وقایع گذشته، و شرایط سیاسی موجود در ایران و جهان مطرح است و نثرات "نورالدین کیانوری" را در این خصوص مورد توجه قرار می‌دهند. این برخوردها متأسفانه اندک هستند، و برخی‌ها نیز فقط وعده به آینده می‌دهند. اما بهرجهت این نوع دوم، می‌تواند زمینه بحث جدی در مورد تاریخ سیاسی کشور ما باشد.

در خارج از کشور، هفته‌نامه کیهان چاپ لندن، پیش از دیگران، دست بکار انتشار گزیده‌هایی از خاطرات "نورالدین کیانوری" شد. چاپ این گزیده‌ها در کیهان لندن سرعت با عکس‌العمل تند سینه چاکان دیپلماتی روبرو شد، تا آنجا که کیهان لندن ناچار شد، طی مقاله‌ای بقلم سردبیری، اعلام کند، که از این پس مقاله‌ها و پاسخ‌های رسیده را در ارتباط با این خاطرات چاپ خواهد کرد، که چنین نیز کرد. کیهان لندن به این نیز اکتفا نکرد و همزمان با پاره‌های تحریکات و از جمله، مطلع اعلام کردن "نورالدین کیانوری" از انفجار حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری (پس از خروج ابوالحسن بنی‌صدر، بنیان نخستین رئیس جمهور ایران از کشور)، پیش از وقوع حادثه (۱)، چاپ گزیده‌های خاطرات را به کمی "خاطره" و درجندادن "تحریف و تفسیر" تبدیل کرد. کیهان برای این تفسیر و تحلیل در متن گزیده‌های خاطرات، موفق شد، یکی از افراد مطلع از تاریخ ۵۰ سال اخیر کشور را، که با مسائل حزب توده ایران نیز آشنائی دارد، بخدمت درآورد.

بدنبال کیهان لندن، برخی افراد صاحب نام و گاه کمنام ایران نیز، که به نوعی و بدلائلی نامشان در کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" مطرح شده بود، در مقام پاسخ و گاه دفاع از خود، قلم بدست گرفتند و در مطبوعات داخل و خارج از کشور مقاله نوشتند، که همچنان نیز ادامه دارد.

از جمع مطبوعات جبهه چپ مهاجر نیز، "راه توده" مقدمه کتاب خاطرات و همچنین فشرده محاصبه مفصل "نورالدین کیانوری" با روزنامه جمهوری اسلامی را، که در ۱۴ شماره این روزنامه منتشر شده بود، چاپ کرد. "راه توده"، هم در شرح دلیل چاپ مقدمه کتاب خاطرات و هم در دو مقدمه توضیحی، دو قسمت فشرده محاصبه روزنامه جمهوری اسلامی با "نورالدین کیانوری"، دلائل خود را برای چاپ مقدمه خاطرات و فشرده محاصبه اعلام داشت. همچنان که در آن سه مقدمه نوشته شد، "راه توده" ضمن اعلام عدم موافقت خود با برخی اظهار نظره‌های شخصی "نورالدین کیانوری"، بویژه درباره برخی افراد، اعضا و رهبران حزب توده ایران، بر این عقیده است، که بطور عینی، و مستقل از خواست و نظر مخالفان و یا موافقان حزب توده ایران، مطالبی که اکنون از "نورالدین کیانوری" منتشر می‌شود، بسیار متفاوت‌تر از مطالبی است، که پیش از آن از قول وی و دیگر رهبران حزب توده ایران از طریق رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی انتشار می‌یافت. این خود نشانه تفاوت بودن شرایط است.

تحلیل دلیل انتشار خاطرات و مطالب اخیر کیانوری در ایران، به اطلاعات دقیق‌تری نیازمند است، اما آنچه مسلم می‌نماید، آنست که دفاع از اتحاد شوروی، رد اتهام جاسوسی به حزب توده ایران، اعلام اینکه برخی اظهارات رهبران حزب بر اثر شکنجه بوده است، دسته‌بندی مخالفان حزب توده ایران و پاسخ‌گویی به آنها، اعلام اینکه برخلاف اعلام انحلال، حزب توده ایران بازهم در آینده بزرگترین حزب سیاسی ایران خواهد شد، اعلام اینکه آرمانهای انقلاب ۵۷ برپادرفته و از انقلاب تنها "اسلام" آن باقی‌مانده است و دو رژیم ایران و عربستان امریکائی در بال اسلام شده‌اند، تحلیل مستند به اطلاعات و اشاره مستقیم (درحد امکان) به ضعف سازمانی حزب بین دیوروش و بدام افتادن بقیه رهبران، کادرها و اعضای حزب، بحث‌های داخل زندان پیرامون موقعیت سازمانی "مهدی پرتوی"، مسئول سازمان مخفی حزب و وجود دو نظریه پیرامون وی (۱- در خدمت رژیم بودن از سال ۵۸ و بدنبال بازداشت چند ماهه وی؛ ۲- ضعف مطلق پس از دستگیری، مسخره کردن "موسسه مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی" (که گویا گرداننده آن "مهدی پرتوی" و چند پست کرده دیگر به حزب توده ایران هستند) و دهها نکته جدی و قابل توجه دیگر، در کنار انتقاد صریح از ضعف‌ها و اشتباهات حزب توده ایران در طول حیات سیاسی اش (بویژه دنباله‌رویایی، که "کیانوری" ناشی از جوانی و خامی رهبران حزب در گذشته می‌داند)، انتقاد از حزب کمونیست اتحاد شوروی و ... را به حساب رژیم گذاشتن و به این ترتیب رد همه آنها، اگر بخردانه نباشد، حداقل، شتابزده و ناسنجیده است. می‌گویند پنج وجب و چهار انگشت یک ستر است، اما نه هر وجب و انگشتی! و آن کس، که با وجب کوچک و انگشت باریک خود، که بزحمت به نیم ستر می‌رسد، حال و آینده را کز می‌کند، همان بهتر، که بگوئیم، اگر کز ندرده هم پاره کند، چندان اشتباه نکرده است. کزچه برای این نوع کز کردن مدعی هم باشد.

در داخل کشور نیز بحث و گفتگو پیرامون کتاب خاطرات و محاصبه "نورالدین کیانوری" با روزنامه جمهوری اسلامی، همچنان گرم است. علاوه بر چند مقدمه و مورخه‌ای، که به ترمیم زندانبانان و پاسداران اختناق و سرکوب بر ۱۴ قسمت محاصبه "نورالدین کیانوری" با روزنامه جمهوری اسلامی نوشته شد، اخیراً روزنامه‌ها و مجلات رسمی و دولتی نظیر

اطلاعات، جهان اسلام و همچنین مجلات پرتیراژ غیردولتی چاپ ایران نیز سلسله مطالبی را در ارتباط با کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" چاپ کرده‌اند. برخی از این مطالب و مقالات متعلق به کسانی است، که دارای شهرت ادبی-سیاسی و هنری در چند دهه گذشته ایران بوده و هستند و برخی مقالات نیز امضای کسانی را دارد، که دفاع از خود و گذشته خود را یک وظیفه تاریخی می‌دانند. البته بیشتر این افراد، زمانی که حزب فعالیت نیاه علی در ایران داشته و عضویت در آن چندان خطری را دربرنداشته، یا از مقابل در ساختمان حزب توده ایران گذشته‌اند و یا احتمالاً سری هم بداخل کرده‌اند. تا بعدها بگویند ما هم بوده‌ایم!! فرق نمی‌کند، که این سرک کشیدن مربوط به سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۲۲ باشد و یا سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب!

در همین ارتباط، اخیراً چند مقاله و اظهار نظر در مجله پرتیراژ "آدینه"، که در داخل کشور منتشر می‌شود، چاپ شده است. نویسندگان مقالات از میان همان دو گروه هستند، که در بالا نام بردیم، صاحب نام در جمع مترجمین و متفکرین جناح چپ و سپس آنها، که گویا، زمانی سرکوشی در حزب توه ایران آب داده‌اند!

در این میان، "سمود بهنود" روزنامه نویسی ایرانی نیز مقاله‌ای در توضیح و تشریح کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" نوشته است. این مقاله در کنار دیگر مقالات منتشر شده در آدینه (شماره ۸۰-۸۱ خرداد ۷۲) و دیگر نشریات داخل کشور از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. از جمله این ویژگی‌ها، اعتراف به نفوذ انکارناپذیر حزب توده ایران در حیات ۵۰ سال اخیر کشور و غیرمسکن بودن حذف آن از حیات سیاسی کشور است. و برای نخستین ترکیب که نویسنده سعی دارد حساب اعضای حزب را از رهبران جدا کند، و برای نخستین ترکیب رهبری حزب، داستانی نه چندان بدیع اختراع کند، به چند نکته خبری اشاره می‌شود، که بنظر ما، نباید آنرا نادیده، ناشنیده، و ناخوانده تلقی کرد.

"سمود بهنود" بعنوان روزنامه نویسی، که طی ۱۴ سال گذشته بهر شکل و تقدیر به کار حرفه‌ای خود، علیرغم همه فراز و نشیب‌های سیاسی در جمهوری اسلامی، ادامه داده است و اکنون از وی بعنوان یک روزنامه‌نویس و مفسر خبری آگاه از چند و چون رویدادهای جمهوری اسلامی یاد می‌شود، در مقاله خود از جمله می‌نویسد: "... مجال که او (کیانوری) می‌تواند و سرانجام بدست می‌آورد، آن جاست که با این خاطرات ضربه‌ای را، که خود به حزب زد (با اعتراف به جاسوسی و ...)، خنثی کند؛ با کتاب خود، کیانوری، سرهانی را که پائین افتاده بود، بالا می‌برد. حکایت یک توده‌ای قدیم را شنیده‌ام، مترجمی با سواد و اهل فرهنگ، که با یکی از مقامات رژیم شاه همسایه بود. آن مقام پس از انقلاب به زندان رفت و به درآمد و از فردای اعترافات تلویزیونی کیانوری و دیگران از راه دیوار و پشت بام و گاه از طریق پشت برای او متن آن اعترافات را می‌فرستاد. آنقدر کرد، که آن مترجم محترم خانه خود را عوض کرد و به جای دیگر رفت. اما نامه‌ها و فتوکپی‌ها ادامه داشت. یک شکنجه مداوم. حالا آن مترجم نسخه‌ای از "خاطرات کیانوری" را برای آن همسایه فرستاده است. این شناس را کیانوری نه از بخت خوش، بلکه از هوش و درایت خود دارد. پس کتاب او یک کتاب عادی نیست، مأموریتی بیشتر از خاطره نویسی و روایت دارد. از همین رو نقد و بررسی را مشکل می‌کند. نه به خاطر نویسنده کتاب، بل به احترام آنها، که با خواندن کتاب کیانوری، سر خود را بالا گرفته‌اند."

البته، "راه توده" در همان شماره‌ای، که نخستین قسمت فشرده محاصبه "نورالدین کیانوری" با روزنامه جمهوری اسلامی را چاپ کرد، نیز درباره انمکاس مثبت کتاب خاطرات و این محاصبه درین بسیاری از توده‌ای‌های داخل کشور و حتی بسیاری از اعضای دیگر سازمان‌های چپ ایران در داخل کشور نوشت.

در مهاجرت نیز انتشار این کتاب و محاصبه در بین توده‌ای‌ها و بطور کلی جنبش چپ ایران بازتاب‌های ناممکن داشته است، که در نامه‌های رسیده به "راه توده" منعکس است. اخیراً نشریه "نامه مردم" (که بعنوان ارکان مرکزی حزب توده ایران و در مهاجرت، دو هفته یکبار منتشر می‌شود) نیز در محاصبه‌ای، صدر کیمت مرکزی حزب توده ایران سرانجام یکسال واندی پس از انتشار کتاب خاطرات و ماهها پس از چاپ محاصبه "نورالدین کیانوری" در روزنامه جمهوری اسلامی، اشاره‌ای مستقیم به این خاطرات و محاصبه دارد. این محاصبه ظاهراً اظهار نظر شخصی است، زیرا در مشورت با همه توده‌ای‌های داخل و خارج کشور انجام نشده است.

"علی خاوری" در این محاصبه، که انگیزه واقعی آن می‌تواند توجیه برگزاری کنگره‌ای با شرکت چند ده نفر در مهاجرت و موضعگیری در برابر اظهارات اخیر "نورالدین کیانوری" در تهران و در کتاب خاطرات و محاصبه با روزنامه جمهوری اسلامی باشد، کتاب خاطرات را با همان موضعگیری یک جانبه و ذهنکرایانه‌ای رد می‌کند، که دشمنان قدیم و جدید حزب توده ایران با وحشت از رشد کردن مجدد توده‌ایها در داخل کشور، رد کرده و می‌کنند. او پس از تعریف و تسجید از کنگره، با همان لغات و صفاتی، که در رسائی پلنوم ۱۸ و کنفرانس ملی حزب توده ایران در مهاجرت اخیر بکار برده بود و ادعای کشف تولد برخی از رهبری خائن حزب کمونیست شوروی سابق برای برگماری و مهره‌های خود در مرکزیت حزب توده ایران (که به این ترتیب تائیدی است غیرمستقیم بر انتقادات کیانوری بر دخالت حزب کمونیست اتحاد شوروی در امور داخلی حزب توده ایران) کز راه احسان طبری را همان گونه رد می‌کند، که کتاب خاطرات کیانوری را! البته در این میان، بدلائلی که انگیزه‌های آن سنوال برانگیز است، احسان طبری رفیق طبری است و کیانوری فقط کیانوری! و از آن تعجب آورتر، "مریم فیروز" عضو هیات سیاسی کیمت مرکزی حزب توده ایران، که ده سال زندان رژیم را با افتخار پشت سر گذاشته و بر اساس گزارش‌های متعدد بیشتر آنرا در زندان‌های انفرادی رژیم بسر برده نیز "رفیق" نیست!

در این محاصبه، پس از آنکه کتاب "سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی" (کیانوری نیز آنرا در محاصبه و مقدمه خاطرات خود بشدت رد و مسخره می‌کند)، هسلر از کتاب خاطرات قرار داده می‌شود. از جمله آمده است: "... کتابی به نام "نورالدین کیانوری" با هزینه و تلاش "انتشارات اطلاعات" با جلد زرکوب و تصاویر و اسکنات ارائه شده از طرف وزارت اطلاعات به بازار می‌آورد. خواننده به پدیده جدید و بی‌سابقه‌ای از

جناب حجت الاسلام شوشتری، وزیردادگستری جمهوری اسلامی ایران

جنابم! در مساحبه‌ای، که به تاریخ ۲۵ خرداد ۷۲ از شما در روزنامه کیهان چاپ شده است، گفته‌اید، که ما در ایران زندانی سیاسی نداریم و ۶۰٪ زندانیان مربوط به مواد مخدر هستند.

گویا آن ۴۰٪ بقیه هم به استناد اظهارات شما زندانی سیاسی نباشند، اما حداقل تهیه کنندگان این نامه، بمنزله خانواده "محمدعلی مومنی" می‌دانند، که این عضو خانواده‌شان از ۱۲ سال پیش تاکنون به جرم سیاسی در زندان جمهوری اسلامی بسر می‌برد و این درحالی است، که او ۲۵ سال از عمر خویش را نیز بنا به اتهامات سیاسی در زندان رژیم سلطنتی سپری کرده است.

او از غنغران جوانی زندانی شد و تنها در آستانه انقلاب و سرنگونی رژیم شاهنشاهی و پس از ۲۵ سال زندان توانست به جمع خانواده خود بپیوندد. این آزادی تنها ۴ سال درام آورد و پس از آن زندانی جمهوری اسلامی شد، که همچنان ادامه دارد. لوه شرح زندگی و ۲۷ سال زندان خود را با کدام زبان بگوید و با کدام قلم بنویسد؟ شما بگویند، در کجای دنیا کسی را سزاغ دارید، که چنین سزای را در زندان سپری کرده باشد. کدام اخلاق، کدام انصاف، کدام معصیه، کدام قانون چنین بیدادی را در حق یک انسان و خانواده او روا و مجاز دانسته است؟

نظیر اظهارات شما درباره زندانیان سیاسی را مدتی پیش جناب آیت‌الله یزدی، رئیس قوه قضائیه کشور نیز در نماز جمعه تهران و بمناسبت مطالبی، که پیرامون حقوق بشر در ایران منتشر می‌شود، بیان داشتند. این نامه و سؤال، به نومی از شخص ایشان نیز هست. آزادی "محمدعلی مومنی"، کدام امنیت را به خطر خواهد انداخت، که برای بقای آن باید در زندان بماند؟

با احترام، خانواده محمد علی مومنی

بانوی "ما"

بانویی از تبار عشق،

از سلاطین رنج،

از زلال بلور،

تولد یافته در خاندان قدرت،

دخت فرمانفرما،

لیک، پشت کرده به آیین زور و زد

قلبی سرشار از مهر زحمتکشان،

با چشای نحیف، اراده‌ای والا،

هنگام معصوم‌ترین یاران،

عمر نهاده بر سر آرمان حزب شهیدان،

مریم! بانوی ما!

آنگاه که صبرورانه رنج می‌کشی!

از درد استخوان و دردهای مانده بردلت!

با تره درد بی‌کشند

راهپیمایان آرمان، عاشقان وفادار،

چون جان عزیز

ای یار، ای عزیزترین

..... از تهران

"خاطرات نویسی" برمی‌خورد و آن اینکه بازرس وزارت اطلاعات رژیم در نقش مساحبه‌گر و کیسین ویژه همین وزارتخانه در نقش "ویراستار" با هوشیاری و آمادگی کامل وظیفه طرفینی را، که وزارتخانه مربوطه به آن‌ها محول کرده است، طی تمام روند مرتباز "خاطرات" و یا بهتر بگوئیم بازجویی در "آزادی" به خورد خواننده کتاب می‌دهد.

نورالدین کیانوری آزاد نیست، او همچنان دریند رژیم است و تنها زندان او را تغییر داده‌اند. به نام او، همچنانکه به نام طبری و دیگران می‌توانند "خاطرات" بنویسند...

در این "مساحبه" با برجسته شدن این نکته، که "نورالدین کیانوری" هنوز هم "زندانی" رژیم است، یک برخورد عینی به مطالب مطرح شده در کتاب ضروری تشخیص داده نمی‌شود. "راه توده" در مقدمه خود برفرشته مساحبه روزنامه جمهوری اسلامی با "نورالدین کیانوری"، با توجه به انزوای تحت کنترل وی، خاطر نشان ساخت، که چه بسا مساحبه کنندگان با چشم‌های بسته به منزل محل اقامت او برده شده باشند. بنظر ما، درست همین نکته است، که به پرخاش او به مساحبه کنندگان اعتبار نمی‌بخشد! "نورالدین کیانوری" در اعتراض به طرح مطالبی از سوی مساحبه کنندگان، که پاسخ آن فضای دیگری را می‌طلبد، از مساحبه کننده می‌پرسد، "می‌خواهید مرا دوباره محاکمه کنید؟" و این نکته در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ می‌شود.

هر خواننده بی‌طرفی، پس از خواندن اعتراف "مسعود بهنود" (که دوست و طرفدار حزب توده ایران نبوده و نیست)، به سر بلند کردن توده‌ای‌ها در ایران و این قسمت از مساحبه چاپ شده در "نامه مردم"، در ارتباط با کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری"، امکان دارد پیش خود تصور کند، از مهاجرت پسگردانی حواله آن توده‌ای‌هایی می‌شود، که پس از انتشار این خاطرات و مساحبه‌ها در ایران سر بلند کرده‌اند!

البته طی روزهای گذشته نامه‌های متعددی در ارتباط با مطالب طرح شده در این مساحبه، که در "نامه مردم" چاپ شده، به "راه توده" رسیده است: در این نامه‌ها سئوالات متعددی مطرح شده است، که برخی از آنها دارای نکات دقیق و قابل توجهی است. اما چون، هدف از این مطلب اشاره به ارزیابی‌های متعدد افراد، شخصیت و تشکلهای سیاسی نسبت به کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" بود، ما مطرح احتمالی آنها را، حتی با اعلام نظرات خودمان به آینده موکول می‌کنیم.

در دیگر نشریات منتشره در مهاجرت نیز طی دو هفته گذشته مطالب و اظهار نظرهاي مختلفی درباره کتاب خاطرات "نورالدین کیانوری" انتشار یافته است. از جمله در ماهنامه "راه آزادی"، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران، "کار"، نشریه ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و سرانجام مجله "آرش"، که نظرات طرفداران سازمان "راه کارگر" اغلب در آن منعکس می‌شود. مضمون مطالب مطرح شده در اکثر اظهار نظرها در اساس مشابه نظرات صدر کسبه مرکزی حزب توده ایران و ارزیابی وی از اوضاع ایران امروز است، با این تفاوت، که بسیاری از اظهار نظرکنندگان، برخلاف صدر کسبه مرکزی حزب توده ایران، اگر نگوییم پدرکشکی با حزب را گویی از سر تقسیم آب بین دو ده "حیدری‌ها" و "تمنتی‌ها" به لرت برده‌اند و طی ۴۰ سال گذشته لیدر از کودتای ۲۸ مرداد تاکنون) در حله به حزب توده ایران تخصص داشته‌اند، لااقل برخی از آنها در همین مهاجرت ۱۰ ساله بند نا نشان را از جفتشان، که حزب باشد، بریده‌اند و هنوز آنچنان حرفه‌ای نشده‌اند، که زیرکی آنها در تخطئه حزب و یا بیم و هراسشان از تجدید حیات حزب در اولین فرصت ممکن در داخل کشور و پنبه شدن همه بافته‌های در مهاجرت پیرامون چپ دمکرات و چپ نو و ... قابل تشخیص نباشد!

بابک امیرخسروی: "... بهرحال آنچه اساسی است تحلیل خود ما از پیامدهای ناشی از انتشار کتاب و راه مقابله با آنست. ... آنچه که بیش از همه بنظر من اهمیت دارد و از مجبوره روایتها و گفته‌های کیانوری برمی‌آید، عبارت از تلاشی است که وی می‌کند، تا چپ ایران و به ویژه چپ‌های دمکرات ایران را در ذهن نسل جوان که جمعیت انبوه سی تا سی و پنج میلیونی را تشکیل می‌دهند، بی‌آبرو، بی‌اعتبار و بدنام کند."

محمد راسخ: "... شاید بتوان گفت که انگیزه‌ی آنان دمیدن روح تازه‌ای در کالبد مرده‌ی توده‌گری در میان بازماندگان آن و گونه‌ای تائید رسمی و آماده سازی زمینه‌ی شکلی از فعالیت این جماعت درآینده باشد..."

محمد علی هاشمیان کاتوزیان: "... برخلاف نیت آقای کیانوری، جز خالی کردن دل یک سران رو آورده، به جنبش عدالتخواهی و جز سرخرونده کردن آن از چپ بودن چیز دیگری نیست. ترسیم تصویری از چپ از روی آن الگو از چپ که به آخر خط رسیده است، و تحریر کتاب دفاع‌نامه از آن، عین مبارزه با چپ است..."

مصطفی مدنی: "... اما آقای کیانوری بقول خود کم سواد، حکیمانه وارد میدان شد و همه سکانات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را بکارست تا شبانه یک تئورسین برجسته تاریخ سیاسی حزب توده را همراه با تحلیل از اوضاع و شرایطی که برزندگی حزب گذشت بقلم بیاورد. گزافه آب دهان ملاها را سرازیر کرد. خاطرات کیانوری بعضاً خشم بسیاری‌شان را رانگیخت..."

اقر مؤمنی: "... اتفاقاً بسیاری از صاحب نظران نیز در داخل کشور به این نتیجه رسیده‌اند که جمهوری اسلامی، با توجه به اینکه انکار و جنبش چپ در ایران، همچنان از اعتبار و مینه بسیار در میان مردم برخوردار است، بخیال خود قصد دارد با تجدید حیثیت از یانوری و دست آموزانش و به امید اینکه مردم گذشته اینها را فراموش کرده‌اند نیروها و دیشه چپ را از طریق اینها و در زیر نظارت خود و در جهت سیاست‌های کانالیزه و سازماندهی کند و ظاهراً انتشار چنین کتابی می‌تواند به این هدف خدمت کند..."

بن نقل قولها به نقل از آخرین شماره مجله "آرش" انتخاب شده است.

"راه توده" رایباری کنید

نطق نماینده کوبا در اجلاس احزاب کمونیست در بنکال هند کدام حوادث، بعد از نین موجب دوری "سوسیالیزم" از اصول شد؟

الف زمری

گزارشی که در زیر می‌آید، از زبان انگلیسی، توسط یکی از مترجمین افغانی ترجمه و برای چاپ در اختیار "راه توده" گذاشته شده است. این توضیح بدان دلیل ضروری است، که پاره‌ای اصطلاحات زبان "دوری" به همان شکل ترجمه شده توسط مترجم افغانی "الف-زمری" در "راه توده" چاپ شده است.

در شرایط دشوار کنونی، که تبلیغ می‌شود، بنیان‌گذار دکترین فلسفی سیاسی-اجتماعی و اقتصادی پرولتاریا برای ابدن شده است، گروه‌هایی حاضر ما، در اینجا که به مارکس و زحمات او ارجح می‌گذارند، برای تمام نیروهای انقلابی تشریح کننده و مزده دهنده است. چنین گروه‌هایی‌ها خود نشانگر این حقیقت است، که مارکس در نزد انقلابیون نبرده و هرگز نخواهد مرد.

مارکس در قلب و مغز مردم کوبا زنده و در روزه فعالیت‌های روزمره آن‌ها پیوسته حاضر است. ایده‌های کمونیستی و سوسیالیستی مارکس در تاریخ انقلابی ملت کوبا بشابه دژ مستحکم مردم در امر دفاع قاطعانه در مراحل بحرانی - که هنوز هم دوام دارد - مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد.

سقوط سوسیالیزم در اروپای شرقی، افول اتحاد شوروی و تحریم ظالمانه اقتصادی ایالات متحده، مشکلات عظیم اقتصادی را به کوبا تحمیل کرد، اما از جانب دیگر، کوبا را آماده ساخت، تا بخاطر گذار از مرحله کنونی، که آنرا "دوران غیرعادی" نامیده‌ایم، به نیروهای ملی متکی شده و سرشت انقلابی آنرا تحریک بخشد.

هدف کنونی کوبا، که با ایدل و شمار مقدس "نجات وطن، انقلاب و سوسیالیزم" بیان می‌شود، باید همچنان به مثابه تلاش بزرگ کوبانی‌ها بخاطر نجات سوسیالیزم تلقی شود و بخشی از تلاش جنبش بین‌المللی انقلابی پنداشته شود.

در شرایطی که کوبا قرار دارد، مقاومت مردم نشان دهنده این حقیقت است، که ایده‌های عدالت اجتماعی مارکسیزم هنوز هم مورد پذیرش است. پیروزی تلاش‌های ملی، و نتایج سایر تجارب سوسیالیستی، که در جهان وجود دارند، دلایل قانع کننده‌ای را بخاطر تقویت ایمان انقلابیون و امید بشر به سوسیالیزم و آینده کمونیستی به میان خواهند آورد. مطالعه وضع حاضر مارکسیزم در جهان یک امر نهایتاً دشوار است، و یک کوشش عظیم، به مقصد فهم یک پدیده روانی و پیچیده عصر را، که به هیچ صورت همگون نبوده و متواتر در حالت دگرگونی است، ایجاب می‌نماید. در نتیجه شکست تجارب سوسیالیستی در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی، مارکسیزم به مثابه اساس تئوریک و ایدئولوژیک این تجارب ضربه شدیدی خورد، که واکنش‌های مختلفی را ایجاد کرده و این استقامت فکری را خیلی ناممکن ساخته است.

مارکسیزم باید نوسازی شود، اما براساس درک انتقادی تمام دست‌آوردهای مارکسیزم درگذشته تاریخ آن و درک سایر جنبش‌های مترقی، اما بدون ترک پرنسپ‌های اصلی تئوریک و پراتیک مارکسیزم. نتیجه‌گیری‌های فوق به این پرسش‌ها می‌انجامد: چرا نوسازی مارکسیزم ضروری است؟ آیا جواب این سوال در متن حوادث اخیر در کشورهای اروپای شرقی وجود دارد؟

باید فراموش کرد، آن شرایط دشوار و متضادی را، که تحت آن مارکسیزم رشد کرد، زجر و بیکرد کمونیستها، شرایط اختناق غیرقانونی‌ایکه تحت آن، احزاب کمونیست به اجرای فعالیت می‌پرداختند، حضور مداوم پایدار تبلیغات ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی از جانب رسانه‌های گروهی عمده کشورهای سرمایه‌داری، جنگ‌ها، تجارزاتی، که کشورهای سوسیالیستی باید با آن مقابله می‌کردند، اینها همه باید به مثابه عواملی، که روی تفکر مارکسیستی اثر گذاشت و انکشاف عادی درک انقلابی پرولتاریا را لوله زد، در نظر گرفته شوند.

بدیهی است که اگر حقایق تاریخی را در نظر گیریم، عوامل بالا نمی‌توانند نادیده گرفته شوند.

علاوتاً، عوامل بالا یکی با حوادث ناگوار که تاریخ سوسیالیزم بند از نین از سرگذرانند، موجب دوری از یک سلسله پرنسپ‌های مارکسیزم، که در حقیقت دلیل وجود آن بودند، گردید و فراموشی این پرنسپ‌ها، موجب انحراف در سیرانکشاف آن شد.

طوریکه همه می‌دانیم، جامعه سوسیالیستی یک جامعه به کمال رسیده نیست، مانند یک جامعه در حال رشد، سوسیالیزم دارای یک سلسله نارسائی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است، که ناشی از تاثرات جانبی غیرقابل اجتناب و دیالکتیکی ذاتی ظهور پدیده نو از پدیده کهنه است. گذار از این تنش‌ها، تنها وقتی میسر است، که مضاف سیاسی شجاعانه را با آن اعلام نمود، در اتحاد کامل و واقعی با مردم درصدد تصحیح علنی اشتباهات واقع شده برآیم. آنچه مربوط به کوبا، اجازه دهید با تمام تواضع اظهار دارم، که کشور ما نمونه‌ای بوده و هست، که در آنجا سوسیالیزم پیوسته دشواری‌ها را، صرف‌نظر از نوعیت و ماهیت آن، پشت سرگذاشته است.

مدتها قبل از اینکه کلمه "پروستیویکا" مفهوم سیاسی‌ای را در جهان اختیار کرده و بعداً به معنی "انقلاب در سوسیالیزم" تفهیم گردد، کوبا بخاطر ریشه‌کن ساختن بعضی قیامات فلسفی، که غلبه در بخش اقتصاد تراکم یافته بودند، پروسه تجدید نظر در سیاست اجتماعی را آغاز کرد. سرشت این پروسه "دوره حیات سیاسی و همچنان خود حزب را هم در بر گرفت."

پروسه اصلاح اشتباهات در کوبا، با نظرداشت، ماهیت و لهاد آن، به چهار بخش عمده تقسیم می‌شود:

- تثبیت موقعیت انسان در جامعه و نقش سازنده آن، که پیش فرض تحولات و ترقی انقلابی بوده است؛
- توجه به سرشت ملی. این سرشت با پایه‌ای‌ترین ارزش‌های جهانی تفکر سوسیالیستی همسرشت است؛
- توجه به این نکته، که اصلاحات، آن پروژه سیاسی استراتژیک است، که طالب زمان برای پیاده کردن است و مجموع ساختار حیات جامعه را دربرمی‌گیرد؛
- هدف پروسه اصلاحات، بشابه یک انتخاب راه در کوبا، باید در چارچوب این حقیقت درک گردد، که کوشش بخاطر بهترسازی "سوسیالیزم از موضع سوسیالیست" باید اتخاذ شود.

وقتی سقوط سوسیالیزم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق به وقوع پیوست، پروسه اصلاحات در کوبا قبلاً آغاز شده بود. این حوادث تأثیرات ناگوار را روی تلاش‌های کوبا، که از آغاز ۱۹۸۶ آغاز شده بود، وارد آورد. تأثیری، که با تحریم اقتصادی غیراخلاقی و غیر عادلانه آمریکا، تشدید یافت.

عواقب منفی این حوادث بزودی بر اقتصاد کوبا منعکس شد و کوبا را در سال ۱۹۹۰ وارد مرحله‌ای ساخت، که آنرا بنام "دوران غیرعادی در وقت صلح" یاد کردیم. تمام اولویت‌هایی که در "دوران غیرعادی" تثبیت گردیدند، روی اصل ضرورت حفظ بقا، جامعه سوسیالیستی در شرایط فوق‌العاده دشوار و ضرورت آماده ساختن برنامه اقتصادی برای تضمین پیشرفت آینده ملی، متکی‌اند. مهه‌ذا برنامه غذایی به مثابه عنصر اساسی مسئله تغذیه مردم در ردیف اول اولیته‌ها قرار گرفته است.

روحیه وحدت ملی در حقیقت انمکاسی است از وحدت حزب با مردم، به مثابه تضمینی برای حفظ دست‌آوردهای توده‌ها و توانائی پیش‌آنگ، که تمام نیروها را مانند خود، از طریق امر تفاهم و اعتقاد بجانب سوسیالیزم رهنمایی می‌کند.

طی سالهایی که امپریالیسم کوبا را بحیث یکی از اتمار جامعه سوسیالیستی در امریکای لاتین معرفی کرد، کوبا همیشه گفته است، که انقلاب او، انقلابی است منطبق با هریت خود کشور، که از اصنام سرشت تاریخی مردم بیرون آمده است و این تنها ایده‌های سوسیالیزم است، که ما را با کشورهای اروپایی و اتحاد شوروی سابق پیوند می‌دهد. این پیوندها با این ملل نومی از پیوندهای جدیدی میان کشورهاست. انقلاب کوبا مربوط به کوبا، سیر آن توسط کوبانی‌ها براساس ایده‌های مارکس، نین و مارتی درک گردیده و توسط عرق‌جبین و خون کوبانی‌ها بنا یافته است.

این حقیقت امروز با حوادثی، که به سقوط و تجزیه سوسیالیزم در این کشورها انجامید، روشن گردید. کوبا در راه ساختن سوسیالیزم به مثابه یگانه راه برحق، که مقدس‌ترین ارزشها یعنی وطن، انقلاب و سوسیالیزم را بهم پیوند مستحکم می‌دهد، به پیش می‌رود.

در نتیجه‌گیری می‌خواهم کلمات رهبر انقلاب کوبا، رفیق فیدل کاسترو را، که در بیانیه‌ای بتاريخ ۸ سپتامبر ۱۹۹۱ بیان داشت، تکرار نمایم.

انقلاب ما در برابر بنیان‌گذاران مارکسیزم وظیفه‌ای دارد و این وظیفه، وظیفه انترناسیونالیستی است، که در ردیف اول و پیش از همه قرار می‌گیرد. این وظیفه کدام است؟

"حفظ شخصیت ایدل‌های مارکس و مبارزه برای پیروزی ایدل‌های مارکس"

کمونیست‌ها دومین حزب قوی در میلان و تورین هستند

در انتخابات محلی ایتالیا، که نخستین انتخابات پس از افشای فساد و رشوه‌خواری در عالی‌ترین سطح حکومتی در این کشور است، در دو شهر بزرگ شمال ایتالیا، "میلان" و "تورین"، حزب قدیمی کمونیست ایتالیا، که از جریان "متحده چپ" جدا شده است، به دومین نیروی سیاسی در انتخابات تبدیل شد.

در این انتخابات ۱۱ میلیون نفر شرکت داشتند، که یک پنجم کل واجدین شرایط رای در ایتالیا هستند. حزب کمونیست سابق ایتالیا در سال ۱۹۹۰ حدود ۲۱٪ آرا را در این دو شهر بدست آورده بود و اکنون حزب قدیمی کمونیست ۷٫۶٪ درصد آرا را به خود اختصاص داد و حزب "پ. د. اس"، که بخش دیگر حزب کمونیست سابق ایتالیا است احزاب چپ دمکراتیک ۱۱٫۷٪ آرا را بدست آورد.

در شهر میلان "اتحاد شمال" بیش از ۱۰٪ آرا را بدست آورد (در سال ۱۹۹۰ حدود ۱۲٪ داشت) "حزب کمونیست قدیمی" در این جا بیش از دمکرات مسیحی‌ها رای آورد و ۱۱٪ آرا را به خود اختصاص داد همچنین در شهر اتومبیل سازی تورین "کمونیست‌های قدیمی" به دومین نیرو تبدیل شد.

دبیر کل حزب قدیمی کمونیست "سرگیو کارابینی"، پس از این انتخابات در مصاحبه با "آزماینده" گفت: "این پیروزی باید برجسته شود. ما به درمین نیرو در میلان و تورین تبدیل شده‌ایم، که مهترین شهرهای شمال ایتالیا هستند و در شهرهای بزرگ کارگری کشور، ما "پ. د. اس" و "دمکرات مسیحی‌ها" را پشت سرگذاشته‌ایم. در این شهرها و در سراسر کشور ما خود را بمنوان نیروی چپ به تائید رساندیم. و در سطح ملی ما ۲٪ به آرا خود اشاره کرده‌ایم، الو ادامه داد، که همکاری نیروهای چپ خواست ماست.

گزارش از قیام "مبارکه" اصفهان مردم فریاد می‌زدند: "راس الحسین" آغاز یک قیام است!

درواقعه تهرین و از نظر دورمانده ترین نقاط ایران به شب ساعت شاری می ماند، که صدای انفجار غیر منتظره آن، هر لحظه می تواند سکوت و آرامش پیش از توفان سراسری را درهم شکند. حادثه تامل انگیز "مبارکه" اصفهان، یکی از این شبهای ساعت شمار است. زنی، که فرقی نمی کند، نامش "صغرا" باشد و یا "کبریا"، در یکی از خانه های ماشیه شهر، که هنوز نان را به سبک روستاها، درخانه می بخته، شب "شام غریبان" با فریاد یا حسین یا حسین از خانه بیرون می دود. حادثه بزرگ از همین لحظه آغاز می شود. زن دمی می خورد، که از تنور خانه اش نوری را در حال خروج دیده، که شبیه "اما حسین ظلم" بوده است! زمان زیادی لازم نبود، تا از مبارکه و شهرها و روستاهای اطراف دهها هزار مظلوم و ستمدیده به امید رسیدن دادخواهی، که اگر حکام سفک و فریبکار حکمش را دادخواهی مظلومان نپذیرند، در صف مظلومین شمشیر بروی ظالمین مسندنشین خواهد نشید، خود را به خانه آن زن می رسانند. هرکس تکه ای از لباس خود را بر در و دیوار نانه دخیل می بندد و در این میان فریاد "شفا یافتم" چند نفری، که معلوم نبوده از کدام رد لاملجی خلاص شده اند، نام خانه را تعیین میکنند. "راس الحسین".

تا اینجا نه امام جماعت مبارکه و نه نماینده ولی فقیه در دارالخلافه اصفهان، نتراضی نداشتند. پرستش خرافه و ضجه و ناله در جمهوری اسلامی، همان اندازه حلال است، که فریاد و خروش خشم حرام!

اما... ماجرا از لحظه ای شروع می شود، که مبارکه به مرکز تجمع چند ده هزار نره مردم سراسر منطقه تبدیل می شود و در شهرهای اطراف اصفهان و سرانجام خود سنها این حادثه به دعوتی برای قیامی حسینی برای برچیدن بساط ظلم تعبیر و تفسیر می شود.

مردم در "مبارکه" بر در و دیوار شهر شمار می نویسند و هگان را به قیام نوت می کنند. سیل جمعیت از هر سو به مبارکه سرازیر می شود. "مبارکه" اصفهان، سرعت بزرگترین حسینی تاریخ اسلام تبدیل می شود. مردم مویه کتان و فریادکشان در دسته های بزرگ سینه زنی شکل می گیرند و با پرچم های سبز و قرمز و سیاه در شهر بره می افتند و چه سر می دهند. صدها ملول جنگی در صفوف سینه زنان جای می گیرند. تعداد ملولین شد، که از سراسر اصفهان به امید شفا خود را به "مبارکه" رسانده بودند، در طول چند روز به هزاران نفر می رسد. هرکس با خود کبسه ای نان و ... همراه می آورد، اما ساکنین مبارکه چنان به یاری میهمانان و زائران می شتابند، که به کبسه های نان چندان نیازی است.

نوحه خوانی و برسرو مسورت زدن برای مظلوم تاریخ اسلام، سرانجام به اشعاری ختم می شود، که مردم به دادخواهی از "ظالمین" دهان به دهان آنرا می سازند، کامل می کنند می خوانند.

از جمله این نوحه خود ساخته مردم:

"راس الحسین، آغاز يك قیام است

نور حسین مظلوم

در چشم ما عیان است

....

خون حسین در خشم و در فنان است

مبارکه محراب شاهدان است

خشم حسین مظلوم

بر ظالمان میان است

.....

ابتدا، امام جمعه "مبارکه"، از بیم نزدیک شدن خطر، خروج نور حسین از تنور انه آن زن را تکذیب می کند. بدنبال این تکذیب مردم خشمگین، به خانه امام جماعت شهر جوان مظهر و نماینده ظلم حکومتی حمله می کند. امام جمعه به اصفهان می گریزد و دست امان علمای بزرگ شهر می خورد. بدستور "آیت الله طاهری"، نماینده ولی جان مسلمین در فغان، چند واحد از سپاه اصفهان برای تقویت سپاه مبارکه اعزام می شود. ز سبب لاعبه تکذیب ظهور امام حسین در مبارکه اصفهان به امضای وی و دو نفر دیگر از حائنین دولتی اصفهان، که ارج و منزلتی در حوزه علمیه اصفهان ندارند، صادر می شود. نه زام واحدهای سپاه و نه صدور تکذیب نامه نماینده "خانمهای" در اصفهان، کارساز نمی افتد حتی درگیری با افراد اعزامی سپاه در اصفهان شروع می شود. این درگیری به اختلاف نظر ی برخورد با مردم بین افراد اعزامی سپاه ختم می شود. از تهران دستورات جدید صادر می شود، که ظاهرا بایستی در ستاد امنیت کشور با شرکت تمام سران رژیم گرفته شده باشد. دهها هزار اصفهانی جان به لب رسیده، که اکثریت آنان را روستائیان تشکیل می دادند، در بر مبارکه مستقر شده بودند و ملی چند روز همه دلورها برای کشتن آنچه در دل داشتند فریادهای بی پروا تبدیل شده بود. آشوبی جمعیت، خود سرج دلقری شده بود. آنها، که اصفهان و شهرهای دیگر می رفتند و بازمی گشتند، خبر از حمایت عمومی مردم و ابراز دردی می آوردند. بدستور تهران، ابتدا راههای ارتباطی مبارکه توسط سپاه و بسیج اصفهان از تهران و خراسان نیز واحدهای کچی بدان پیوسته بود. مسدود می شود. در ابتدای اده مبارکه اصفهان تانک مستقر می شود. از میان شهرهای اطراف اصفهان، بیشترین

حسایت را نسبت به شهرها و نجف اباد نشان می دهند، که پایگاه سنتی آیت الله منتظری محسوب می شوند، چنان که کوئی مردم این دو شهر می بایستی در خانه های خود محبوس شوند.

درخود شهر اصفهان نیز درگذرگاههای پررفت و آمد شهر سیاه مستقر می شود. بیم از تکرار قیام مشهد، انهم در شهر مذهبی اصفهان، خواب را از چشم نمایندگان حکومتی در اصفهان می رباید و دلهره حکام مرکز نشین در تهران را دو چندان می کند. ارتباط مستقیم تلفنی بین تهران و اصفهان يك لحظه قطع نمی شود.

هنوز معلوم نیست، که دستور تیراندازی بملرف مردمی، که بهی اعتناء به هشدارهای مقامات محلی و افراد مسلح سپاه در شهر مبارکه جمع شده بودند و حاضر به ترک شهر و محل "راس الحسین" نبودند، از تهران صادر شد و یا از اصفهان، اما حاصل این درگیری خونین بهرحال به حساب مجسومه رژیم باید گذاشته شود. دهها مجروح، که برخی از آنها بر اثر شلیک گلوله قوای اعزامی در خطر مرگ قرار داشتند، به بیمارستان های اصفهان منتقل شدند. قوای نظامی اعزامی از اصفهان صدها نفر را دستگیر کردند و به زندانهای اصفهان منتقل ساختند. این درگیری خونین و رودر رو به اجتناع مردم در خیابانهای شهر مبارکه و به مراسم عزاداری، جنبه کاملاً سیاسی داد و به قیام مردم علیه رژیم تبدیل شد. حتی درگیری مسلح، دستگیری صدها نفر از مردم و آتش کشیدن به روی مردم بی سلاح نیز نتوانست نقطه پایان بر قیام مبارکه بگذارد. از تهران به امید پایان اجتناع مردم، فرمان تخریب "راس الحسین" صادر شد و بولدورها خانه را با خاک یکسان کردند. خوش خیالی رژیم، تازه پس از تخریب خانه پایان یافت. خانه خراب شد، تا نشان داده شود، که هیچ قدرت آسانی در پشت آن قرار ندارد، اما مردم بی اعتناء به تخریب خانه، به تظاهرات علیه رژیم ادامه دادند. تنها پس از تخریب خانه و پایان یافتن قیام و تظاهرات مردم، یکی از روحانیون بلند پایه اصفهان بعنوان نماینده "ولی امر مسلمین" مستقر در تهران، راهی مبارکه، شد تا به حرف مردم گوش بدهد. لپس مردم حرف داشتند، "راس الحسین" فقط انگیزه تجمع بود. روزنامه های رژیم نیز، ضمن اشاره به گوشه های از تظاهرات مردم در مبارکه، به سفر نماینده ولی فقیه و وعده وی برای انتقال حرف های مردم در تهران به ایشان کردند. هیچ روزنامه ای تاکنون ننوشته است، که حرف مردم چه بوده است، که قرار است نماینده ولی فقیه آنرا زیر گوش ایشان زمزمه کند. در واقع نیز حرف مردم آنقدر زیاد نبود و نیست، که شرح و بسط و صراحت و یا دیپلماسی لازم داشته باشد. مردم، همانگونه که در مشهد، اراک، همدان و ... نشان دادند و گفتند، رژیم را نمی خواهند. نه پیش و نه کم. این خیزش ساده و قلمی اگر باز هم با مقاومت "آقایان" در تهران روبرو شود، کار به کجا خواهد کشید؟ بهانه بهرحال بازم پیدا خواهد شد، همانگونه که در مشهد، اراک و همدان پیدا شد. مردم، همان توده ای که رژیم ۱۴ سال روی شانه های آن ها سوار بوده است، در انتخابات ریاست جمهوری همان چیزی را گفتند، که در قیام مشهد گفته بودند. "نه" و باز هم "نه". نمی خواهند مانند گذشته حکومت شوند و رژیم نیز غیرم مسورتی، که به ضرب ناسزاگویی به اسرائیل و امریکا و ماجراجوئی اش در جنوب لبنان سرخ نگاه می دارد، دیگر توان حکومت بشکل گذشته را ندارد، حتی به ضرب گلوله و تانک، که به کارگیری آن پیوسته برای هر حکومت خودکامه و مردم ستیزی، آخرین حربه دفاعی بوده است و نه تهاجی.

"راه توده" در شماره ۱۰ و در جمع بندی حاصل انتخابات ریاست جمهوری نوشت، و باز هم تکرار می کند، که اکثریت آن ۱۶ میلیونی، که به رژیم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری رای ندادند، بر خلاف برخی خوش باوریهای اپوزسیون خارج از کشور، محروم ترین اقشار اجتماعی و نه اقشار میانی و حقوق بگیر دولت و ... بوده اند، که دارای تفکر مذهبی هستند. آنها به جان آمده اند. همانها، که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند. مگر زنجیرهای اسارت را! همانها، که رژیم تاکنون به آنها متکی بوده و حالا برای مقابله با قیام آنها برضد رژیم، مانند هر رژیم ضد مردمی دیگر دو راه حل توأم دارد: سازش نهانی با امپریالیسم و اتکا، به قوای مسلح برای سرکوب داخلی و حرکت در مسیری، که اربابها تعیین می کنند. انفجار خشم و مقابله و ستیز با حکومت سرکوبگر، از همین تحلیل و نتیجه گیری کوتاه بر می خیزد.

خبرگزاریها، گزارش می دهند، که در روزهای پس از تخریب "راس الحسین" حداقل يك هزار نفر، که در گروه های ۱۰-۱۵ نفره و مسلح به چاقو، چاقو و تبه از راههای فرعی راهی مبارکه بوده اند، در میانه راه، توسط قوای مسلح اعزامی مستقر در اطراف مبارکه، از حرکت بازداشته شده اند و یکصد نفر آنها، که اکثر آنها جوانان روستاها و شهرهای کوچک بوده اند، دستگیر شده اند. مردم به راه حلهای نهانی نزدیک می شوند و این درحالی است که هم قیام مشهد و اکنون قیام مبارکه اصفهان نشان می دهد، که بسیاری از تظاهرکنندگان همان مردمی هستند، که تاکنون به نوعی در رکاب رژیم بوده اند و دست و پای خود را در میدانهای مین گذاری شده از دست داده اند. آنها، شبهانی را به یاد دارند، که به امید و وعده دیدن امام زمان سوار بر اسب سفید راهی آن میدانها شدند. صدها داستان از ملولین عمده بسر در پشت جبهه بخاطر دارند، که برای فرستادن آنها بروی میدان های مین گذاری شده، برایشان از مجمره و ظهور امام زمان، یاری اما حسین و ... گفته بودند. تمغیه شدگان سپاهی و بسیجی اند، که دهها هزاران یار و همرزمان را در جنگ از دست داده اند و صدها یار و همرزمان در دو سال گذشته راهی زندانهای رژیم شده اند.

آنها، همان خانواده پرجمعیت و تازه آگاه شده، کشته شدگان جنگاند. خبرگزاریها از قول مسئولین رژیم رقم ملولین ایران را، که بشدت در فشار مالی و روحی قرار دارند و خود را فریب خورده احساس می کنند ۶۰۰ هزار نفر گزارش می کنند و می افزایند، که ایران بیشترین تعداد ملولین را در جهان دارد. به این رقم بین یکصد تا دویست هزار جوان مذهبی را خبرگزاریها از قول برخی مسئولین سلطنت انشاء می کنند، که دچار افسردگی روحی و ... هستند و به نوعی ملول حساب می شوند. تعداد رسی خانواده کشته شدگان جنگ، که از دولت مستوری بخور و نیبری دریافت می کند، ۵ میلیون اعلام شده است. درکنار این <<<

برخوردهای نظامی در بلوچستان و کردستان تشدید شده است!

در بخشی از خاک بلوچستان ایران و شهرها و مناطق مرزی کردستان ایران، رژیم درگیر جنگی داخلی است. براساس گزارش‌های منتشر شده در نشریات خبری داخل کشور، در بلوچستان ایران طی چند هفته گذشته، دهها نفر کشته شده‌اند. رژیم سمی دارد با تاکید بر شهرها و مناطق مرزی استان کرمان با بلوچستان ایران، کمتر نام بلوچستان را بر زبان آورد و یا اجازه دهد، که در نشریات تحت کنترل رژیم از آن نامی به میان آید، اما واقعیت آنست که شدیدترین درگیریهای نظامی بین قوم نارونی بلوچ و قوای مسلح رژیم در منطقه نمرت آباد بلوچستان ایران جریان دارد. قاچاق مواد مخدر در این منطقه حرفه ناآشنائی نیست، که رژیم سمی دارد کشتار و جنگ داخلی در بلوچستان را بدان نسبت دهد و هر آشنائی با مسائل بلوچستان ایران می‌داند، که این جنگ و گریز پارتریزانی انگیزه‌هایی قوی‌تر از قاچاق مواد مخدر دارد، که ریشه آن نیز در فقر و مسکنت صدها هزار بلوچ ایرانی نهفته است.

براساس اخباری، که رژیم بهمنون فتوحات خود در برخوردهای نظامی در منطقه مطرح می‌کند، و مطبوعات نیز آنرا به چاپ می‌رسانند، طی چند هفته گذشته چند چهره سرشناس بلوچ ایرانی در جریان جنگ و گریز با قوای مسلح رژیم کشته شده و یا مرنق به گریز از محاصره شده‌اند. در این میان به تلفات رژیم نیز طی ماههای گذشته اعتراف می‌شود.

روزنامه کیهان چاپ ایران در شماره ۲۷ تیر ماه ۷۲ خود و از قول مدیر کل اطلاعات استان کرمان خبر از قتل "نورمحمد باصری" می‌دهد، که در جریان یک محاصره نظامی کشته شده است. مدیر کل نمی‌گوید و طبعاً روزنامه نیز نمی‌داند و یا اگر می‌دانست هم نمی‌نوشت، که "محمد باصری"، از جمله زندانیان سیاسی نظامی سلطنتی در زندان زاهدان بود، که پس از پیروزی انقلاب به جریانهای سیاسی منطقه پیوست و سپس ناچار به قتل مهاجرت در بلوچستان پاکستان شد. "باصری" نقش بزرگی در آشتی و اتحاد دو قوم بزرگ "نارونی" و "گورکیج" در بلوچستان ایران داشت.

ما، از فعالیت او در سالهای اخیر خبر نداریم، اما در این نکته تردید نیست، که او با انگیزه‌های سیاسی به مبارزه با رژیم مرکزی برخاسته بود.

مدیرکل اطلاعات استان کرمان، در مصاحبه خود همچنین اشاره به کشته شدن "حاج محمد شهبخش" می‌کند، که او نیز از جمله سران اقوام بلوچ ایرانی بود. وی اشاره به کشتار ۲۰ نفر از افراد ژاندارمری سیستان و بلوچستان در سال ۶۲ و کشته شدن ۱۹ عضو مسلح کیهان منطقه در سال ۶۲ بدست وی می‌کند.

"حاج شهبخش"، به گفته مدیر کل اطلاعات کرمان، متهم بود به حمله فروردین ماه گذشته بلوچ‌ها به کاروان نظامیان رژیم در جاده‌های بلوچستان، که منجر به گروگان گرفته شدن تعدادی از این افراد شده بود. مدیر کل اطلاعات از قتل "اسمد زینلی"، رابط و مسئول اطلاعات قوم نارونی می‌گوید و قتل "شیرمحمد نارونی" بدست قوای نظامی حکومت، "شیرمحمد نارونی" نیز از چهره‌های شناخته شده در میان بلوچ‌های ایران بود، که پایگاه و طرفدارانی داشت. مدیر کل اطلاعات کرمان از فرار "عبدالرحمان نارونی" از محاصره قوای نظامی حکومت با تأسف یاد می‌کند. "حاج محمد نارونی"، نیز از جمله کشته‌شدگانی است، که مدیر کل اطلاعات استان نام می‌برد.

حتی اگر هیچ خبر و تفسیری بر این اطلاعات اضافه نشود، نشان می‌دهد، که بین قوم بزرگ نارونی در بلوچستان ایران و دولت مرکزی جنگی تمام عیار طی چند ماه گذشته جریان داشته و از دو طرف عده زیادی کشته شده‌اند.

بنظر ما، تحولات آینده پاکستان، بریزه بلوچستان پاکستان، که پیوسته نقش حده رادر میان سه منطقه بلوچ‌نشین درخاک ایران-افغانستان و پاکستان داشته است، نست و سوری تحولات در این منطقه از خاک ایران را تعیین خواهد کرد. اوضاع آشفته و رو به تحول پاکستان، سابقه استقرارحکومت خودمختار محلی در بلوچستان پاکستان و اوضاع آشفته افغانستان جانی برای خوش‌باری نیست به سیاست‌های کوتاه بینانه رژیم ولایت فقیه در منطقه باقی نمی‌گذارد.

درگیری‌های مسلح در بلوچستان می‌رسد. دهکده‌های واقع در کردستان عراق توسط قوای مرکزی ایران گلوله‌باران می‌شوند و حزب دمکرات کردستان ایران طی اعلامیه‌های متعدد طی هفته‌های گذشته از درگیری‌های خونین نظامی و کشته و اسیر شدن تعداد قابل توجهی از قوای نظامی جمهوری اسلامی خبر می‌دهد. این گزارش‌ها همزمان است با سفر یک هیات امنیتی-سیاسی جمهوری اسلامی به کردستان عراق برای مذاکره با سران کردستان عراق. در این خصوص رژیم اطلاعاتی منتشر نمی‌کند و متعهد به سانسور اخبار و بی‌خبر نگاهداشتن مردم ایران از رویدادها به دیپلماسی مخفی ادامه می‌دهد، اما شواهد حکایت از آن دارد، که سران کردهای عراق (اسمود بارزانی و جلال طالبانی) در برابر خواسته‌های رژیم ایران از خود پایداری نشان داده‌اند و هیات دولتی ایران دست خالی از کردستان عراق بازگشته است.

بنظر ما، پیوند تاریخی رهبران در کردستان ایران و عراق روزنه‌ای برای نفوذ و ایجاد تفاهت بین آنها نمی‌تواند ایجاد کند، اگر چه با وعده هم‌گونه کمک نظامی و غذائی به بهانه تجهیز شدن در برابر قوای نظامی عراق همراه باشد.

سیاست رژیم اسلامی در کردستان، بلوچستان و ... همان اندازه کوتاه‌بینانه و متکی به زور و سرنیزه است، که در شهرها و مناطق دیگر به بهانه‌های دیگر. این سیاست راه بجائی نخواهد بود و اوضاع ایران را بازمم وخیم‌تر خواهد کرد و مقدرات ایران را به سرانجام سقوط در دره یک درگیری هگانی در سراسر ایران خواهد کشاند.

مشکلات موجود در مناطق خلق‌نشین ایران، با قبول واقعیت و پیش از همه با احترام به آزادیها و مشارکت عمومی ساکنین ایران در سرنوشت ایران واحد قابل حل است و پس، این را در تهران درک خواهند کرد؟

رقم رسمی بدون تردید چند میلیون غیر رسمی، نیز قرار دارد. اینها به جان آمده‌اند. اینها خود را فریب خورده می‌بینند. و چشم و گوششان پیش از آن باز شده است، که رژیم بتواند پنبه در آن قرار دهد! این توده مطیع اعتقادات مذهبی خود را دارد، که حادثه مبارکه دلیل بلژی است بر آن، اما نه آنقدر که رژیم باز هم بتواند برای فریب آنها، روی این اعتقادات سرمایه‌گذاری کند. این حساسی است "دو دو تا چهارتا" و آنکس که در رویاهای خود غرق شود و حساب رژیم، نظام جمهوری اسلامی و توده مسلمان مردم را نتواند چنان درکنار هم قرار دهد، که نتیجه منطقی را از آن بگیرد، باز هم دچار اشتباه خواهد شد. آنها که با یک چوب و از موضع به ظاهر چپ، چوب طرد را فرود می‌آوردند، این نکته باریک‌تر از مو را درک خواهند کرد؟

مردم همان مردمی‌اند، که در سال ۵۶ و ۵۷ بودند. با همان صداقت و ایمان، اما مجهز به آگاهی از عملکرد رسمی خودکامه، دروغ‌گر و فریب‌کار. آقایان! دیگر به عکس امام در قرص "ماه" نیاز ندارند، به حضور امام زمان با لب سفید در میادین مین‌گذاری شده نیز. آنها برای حکومت حالا، فقط همان امام زاده‌ای را، که بین قم و حضرت عبدالعظیم برپا کرده‌اند و "خسینی" را در آن خاک کرده‌اند، نیازمندند و بس. "خسینی"، که دیگر نه تنها مزاحمتی برایشان تولید نمی‌کند، که تکیه‌گاه رژیم است. همین است، که پیدا شدن یک امام‌زاده تازه، آنهم "امام حسین"، که نورش، کرجه از تنور هم درآمده باشد، نه تنها دلیل حضور او در ایران ظلم‌زده برای دادخواستی است، که مهر باطلی است بر امام‌زاده "خسینی" و بارگاه ولی امر مسلمین در تهران!

واستی هم اگر "امام حسین" در ایران باشد، دیگر چه نیازی به واسطه‌های اوست؟ ریشه‌های قیام مبارکه و شتاب رژیم برای سرکوب خونین مردم و تخریب خانه آن زن، که "کبرا" باشد و یا "صفرا"، چندان در نتیجه‌گیری از ماجرا تفاوت نمی‌کند، در اینست و بس!

این مطلب، براساس نخستین گزارش کرمانی، که از قیام "مبارکه" اصفهان، در آخرین ساعات چاپ "راه توده" بدست ما رسیده، تنظیم شده است.

جنبش کارگری درکشور اوج می‌گیرد

همزمان با درگیری‌های سیاسی در داخل حکومت، اوج‌گیری مقاومت مردم کرجه و بازار در مقابل ماموران سرکوب و اختناق و... تا قلب صنایع کشور نفوذ یافته است. هنوز ه ماهی پیش از هشدار باش "ابوالقاسم سرحدی‌زاده"، وزیر کار دولت میرحسین موسوی درباره آغاز احتمالات کل‌گویی در صنایع ایران نمی‌گذرد که این احتمالات دانه کزته است. دربرابر، احتمالات کارگری و بحران رو به گسترش صنایع کشور، نشریات داخلی نه تنها تفسیر و تحلیل منتشر می‌کنند، بلکه اخبار جسته و گریخته‌ای را هم به ناچار به چاپ می‌رسانند و نسبت به اوج‌گیری جنبش کارگری در کشور هشدار می‌دهند.

روزنامه "سلام" در شماره ۲۵ تیر ماه خود از جمله اشاره به ورشکستگی صنایع کشور می‌کند و می‌نویسد که اجرای سیاست جدید ارزی دولت خره سنگینی به صنایع تولیدی وارد آورده است. هزینه تولید بدین ترتیب افزایش یافته است و این صنایع برای تامین هزینه جدید به تقدینگی ۱۰ برابر گذشته نیاز دارند. بخشی از رشدی که مطرح است، ناشی از تزریق ارز خارجی از طریق وام خارجی است که رقم واقعی آن اعلام نمی‌شود اما بصورت غیر رسمی بین ۲۰ تا ۴۰ میلیارد دلار گفته می‌شود.

• بدنبال قطع اضافه کاری کارگران شیبه تزوین، کارگران برای مدتی دست از کار کشیدند و اعلام داشتند، درصورت ادامه این وضع، دست به یک اعتصاب کامل خواهند زد. همزمان با این اعتراض دسته‌جمعی، کارگران روی دیوارهای کارخانه شمارهائی در دفاع از حقوق کارگران و محکوم دانستن سیاست‌های ضد کارگری رژیم نورشند. شیبه تزوین ۱۶۰۰ کارگر دارد و روزانه صد هزار متر شیبه تولید می‌کند. این کارخانه به بهانه عدم امکان تولید و نداشتن بازار فروش و در نتیجه کسب بودجه، اضافه کاری کارگران را قطع کرده است و این در شرایطی است، که اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران، تنها با اضافه کار و یا داشتن دو تا سه شغل می‌توانند خرج زندگی خود را تامین کنند.

• گزارش می‌رسد، که در صنایع نفت نیز اعتراض‌های کارگری اشکال مشکل بخرد می‌گیرد. اعتصاب نوبتی و کم کاری در طول روز از جمله شیوه‌های اعتراض است.

• در بسیاری از کارخانه‌ها بدلیل تعطیل شدن بخش‌هایی از کارخانه، بملت فرسودگی ماشین‌آلات، عده زیادی بیکار شده‌اند و خطر گسترش بیکاری موجی از بیم و نگرانی را در بین کارگران بوجود آورده است. تراکتور سازی تبریز و ماشین سازی لراک از جمله این کارخانه‌ها هستند، که ماشین آلات آنها فرسوده و کهنه شده‌اند. در نشریات رژیم، زمره لزوم تبدیل کارخانه‌های بزرگ کشور به کارخانه‌های کوچک آغاز شده است و این نیز خود برنگرانی به حق کارگران دامن‌زده است.

کزارش از: دنا (مادرد) - علیرغم افزایش آرای چپ متحد

سوسیالیست های اسپانیا با دست راستی ها متحد شدند!

گروه ائتلافی "چپ متحد" در انتخابات عمومی ژوئن ۱۹۹۲ به پیروزیهای تازه ای دست یافت. گروه ائتلافی "چپ متحد" متشکل از: حزب کمونیست اسپانیا، حزب اقدام سوسیالیست، حزب چپ جمهوریخواه و افراد مستقل غیروابسته به احزاب نامبرده می باشد. در انتخابات زودرس ماه ژوئن که بملت بحران سیاسی و اقتصادی اسپانیا برگزار گردید، "چپ متحد" گرچه توانست به تمامی اهداف سیاسی خویش، از جمله جلوگیری از شکل گیری در حزب احزاب سوسیالیست و حزب موام و همچنین شکستن سیاست تئولبرالی از موضع چپ، دست یابد، اما توانست پیروزی قابل ملاحظه ای را نصیب خود سازد.

"چپ متحد" در مقایسه با انتخابات سال ۸۶ آراء خود را از ۱۸۵۸۸۸ به ۲۱۶۱۰۷ رسانید (۲۰٪ بیش از انتخابات گذشته). گروه ائتلافی چپ بدین ترتیب با ۹۶٪ کل آراء تبدیل به سومین نیروی سیاسی کشور با ۱۸ نماینده گردید. این پیروزی می توانست بزرگتر باشد، اما یورش تبلیغاتی رادیکال، تلویزیون و مطبوعات، که برنده احتمالی انتخابات را حزب راستی ها - "موام" اعلام کرده و خطر به قدرت رسیدن آنها را با جملاتی نظیر "فرانکیست های نقاب بر چهره زده در قالب راست مدین" و غیره به توده ها گوشزد می کردند، مانع شد. خاطره تلخ ۴۰ سال حاکمیت دیکتاتوری فرانکو و راست ها بر اسپانیا را حزب سوسیالیست به مثابه شمشیر داموکلس بالای سر مردم نگهداشت، گرچه این خطر و امکان به قدرت رسیدن آنها بیش از هر چیز به گناه خیانت سوسیالیست ها به وعده ها و برنامه های اعلام شده شان و روگردانی زحمتکشان از سیاست های ضد کارگری و راست آنها بر می آمد. در نتیجه، در لظحات آخر، آن تعدادی از رای دهندگان، که گرایش به "چپ متحد" از خودشان میدادند، مجدداً به حزب سوسیالیست رای دادند.

سکته قلبی رهبر "چپ متحد"، "خولری اکتیبا" در اوج کارزار انتخاباتی، موجب شد، که دو رهبر حزب سوسیالیست و حزب موام (پوپولار) میداندار صحنه گردند. لازم به یادآوری است، که در همه پرسها، "خولری اکتیبا" (دبیر سابق حزب کمونیست اسپانیا) بتواند محبوبترین رهبر سیاسی از سری توده های رای دهنده شناخته شده، نفرات دوم و سوم به ترتیب نخست وزیر "فیلیپ کونالس" رهبر سوسیالیست ها و رهبر حزب موام بودند. تاثیر انکارناپذیر نقش شخصیت در رویدادهای سیاسی در انتخابات اسپانیا بار دیگر به نمایش گذارده شد. همچنین وسائل ارتباط جمعی و در راس آنها تلویزیون، پیش از انتخابات، برای نخستین بار اقدام به برگزاری مباحثات رودرویی و مستقیم میان رهبران دو حزب بزرگ کشور نمودند. سانمت از شرکت "چپ متحد" و دیگر احزاب، مردم را از مقایسه برنامه های سوسیالیست ها و چپ ها محروم ساخت.

رای دهندگان به حزب سوسیالیست، خراستار گردش به چپ در سیاست های اقتصادی و اجتماعی دولت شدند. حزب سوسیالیست، که از سال ۸۲ بر اسپانیا حکومت می راند، در این انتخابات با ۱۶ کرسی پارلمان، اکثریت مطلق را نیز از دست داد. از سری دیگر علیرغم افزایش قابل توجه رای حزب موام "پوپولار" بلحاظ تعداد آراء و کرسی، آنها قادر نشدند زحمتکشان را نسبت به وعده های خود جلب نمایند. (اسپانیا تنها کشور اروپاست، که در آن هنوز حزب سوسیالیست حاکم است).

یکماه پس از انتخابات و پیروزی مجدد سوسیالیست ها، آنها به وعده خود مبنی بر گردش به چپ در سیاست هایشان پشت کرده و به جای اتحاد با "چپ متحد"، که نماینده سندیکاهای نیز می باشند، با ناسیونالیست های راست مناطق خردمختار کشور وارد ائتلاف شدند. وجود نزدیک به ۱۶ میلیون بیکار (۱۶٪ کل افراد قادر به کار)، فساد سیاسی و اداری و بحران اقتصادی، که منجر به بسته شدن صد ها شرکت کوچک و بزرگ شده، در برابر حزب سوسیالیست با تمام قامت خردنانی می کند. دوران بسیار سختی در برابر زحمتکشان اسپانیا قرار دارد.

راهپیمائی بزرگ بطرف واشنگتن

در امریکا قرار است روز ۲۸ اگوست، راهپیمائی سنتی برای "کار-صلح-عدالت" تحت نظارت و سازماندهی سندیکای سیاهان و سندیکای محلی "ایالات فدرال" و با همکاری دیگر سندیکاهای برگزار شود. این راهپیمائی بطرف واشنگتن انجام می شود. رهبری سندیکای سیاهان امریکا و همچنین نظارت عالی بر این راهپیمائی را "کورتا لوترکینگ" هسر مارتین لوترکینگ بعهده دارد.

تحت فشار این جنبش قدرتمند بود، که "جان اف. کندی" رئیس جمهور وقت امریکا برخی عقب نشینی ها را در برابر خواست های به حق سیاهان، که قبول قوانین برابری نژادی از جمله آنها بود، عقب نشینی کرد.

سندیکای سیاهان امریکا ملی اعلامیه به این مناسبت نوشت: ۲ دهه پس از نخستین راهپیمائی اعتراضی بطرف واشنگتن، تبعیض نژادی همه جانبه همچنان بر امریکا حاکم است و حتی در سالهای گذشته، دادگاه عالی، که زیر تسلط حقوق دانان محافظه کار دوران حکومت جمهوریخواهان در امریکا قرار دارد، بسیاری از دست آوردهای جنبش برابری را پایمال کرده اند. آنها حتی با احکامی که صادر می کنند، قوانین را پایمال می کنند. حقیقت آنست، که تبعیض نژادی و سرکوب در سالهای گذشته تشدید شده است. دره فقر و اختلاف طبقاتی-نژادی بین اقلیت های رنگین پوست با سفید پوستان امریکا در تمام زمینه ها عمیق شده است. برآوردهای اولیه حکایت از آن دارد، که در این راهپیمائی حداقل یکصد هزار نفر شرکت خواهند کرد.

چین چهارمین قطب اقتصادی جهان می شود

نشریه معتبر جهان سرمایه داری "انترناشنال هرالد تریبون" در یکی از آخرین شماره های خود موقیعت اقتصادی جهان را مورد ارزیابی قرار داده و می نویسد، که چین بعد از امریکا، ژاپن و جامعه اروپا به چهارمین قطب اقتصادی جهان تبدیل می شود. نشریه می افزاید، که رشد اقتصادی این چهارمین قطب اقتصادی جهان ادامه دارد. "هرالد تریبون" می نویسد: "این گزافه گویی نیست اگر بگوئیم، که چین اکنون یک ابرقدرت اقتصادی بالقوه است."

در سال ۱۹۹۲ صادرات هنگکنگ، چین و تایوان در مجموع ۲۵۰ میلیارد دلار بود، که با صادرات ژاپن برابری می کرد و تنها کمی کمتر از صادرات ایالات متحده بود. در همین زمان ۸۰٪ سرمایه گذاریهای پراهمیت چین در ایالات جنوب شرقی آن کشور بود، که توسط هنگکنگ، تایوان، سنگاپور و چینای مقيم خارج از کشور صورت گرفت. رشد اقتصادی در چین ۱۲٪ در سال ۱۹۹۲ بود، این بزرگترین درصد جهانی است. از یاد صادرات یکن ۱۸ میلیارد در سال و با امریکا بوده است. در این زمینه فقط ژاپن رقیب چین بوده، که ۱۶ میلیارد از یاد صادرات داشته است. روابط اقتصادی بین تایوان و چین هنوز از طریق هنگکنگ و یا یک کشور ثالث صورت می گیرد. با وجود این در سال ۱۹۹۲ این روابط ۲۰٪ افزایش داشت و به حجم ۷۱ میلیارد دلار رسیده است.

تایوانی ها ۲۸ میلیارد دلار بطور رسمی و در مجموع با سرمایه گذاریهای غیررسمی، حدود ۱۰ میلیارد دلار در چین سرمایه گذاری کرده اند.

بر اساس یکی از طرح های جدید اقتصادی چین، اغلب کارخانه های خصوصی چین توسط مسئولین حزبی و یا مسئولین سابق حزبی، که اسکانات دریافت وام را دارند، در روستاها ایجاد شده است. از جمله کارخانه ایجاد لوله های چدنی در روستاهای مختلف، که از سرد آن خدمات عمرمی دهکده، مانند خیابان سازی و غیره تامین می شود. همچنین ساکنان روستا از طریق سود کارخانه بیه بازشتگی شده اند. این امور قانونی است و از وظائف کارخانه های خصوصی است، که کلی سالهای گذشته در چین آزاد اعلام شده اند.

پرتغال شاهد خاموش یورش به آزادیها باقی می ماند؟

"کارلو بریتو"، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست پرتغال و سردبیر ارکان مرکزی این حزب در "اوانته"، در مصاحبه ای، که با "اومانیت"، ارکان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، انجام داد، پرتغال را در حال فرخ شدن در یک بحران اقتصادی-اجتماعی-سیاسی اعلام داشت. او گفت: بحران اقتصادی کشور بزودی بانتایج اجتماعی همراه خواهد شد. افزایش بیکاری، بحران سیاسی نیز تشدید خواهد شد.

پرتغال اکنون شاهد خاموش تشدید قدرت مرکزی دولت و محدود شدن آزادیهای دمکراتیک است، اما این خاموشی دوام نخواهد یافت. نخستین نشانه های این محدودیتها، ممنوع شدن حق اعتصاب است، که معنای آن کار اجباری است!

"راه توده" را یاری کنید!

هیچ نشه ای در خارج از کشور فارغ از دشواریها نیست، و "راه توده" نیز مشوی از این خانواده پرمشکل است.

"راه توده" در یکی از دشوارترین شرایط حاکم بر جنبش چپ و کمونیستی ایران، که انفعال و خرده گیری از همه کس و همه چیز در مهاجرت و دور از کانون واقعی تحولات در ایران وجه مشخصه آن است، خیات دوباره خود را (در مهاجرت) آغاز کرد و تاکنون به عهد خود برای بازتاب جنبش کمونیستی در سراسر جهان، بدنهای فروپاشی اتحاد شوروی (سابق)، و بلوک شرق و بویژه کوشش تئوریک کشف و انبساطی ملل این فروپاشی و آموزش از آنها برای نبره آینده ولادار مانده است. ما یقین داریم، این دوران سخت پشت سرگذاشته خواهد شد. آنها که می مانند و می خوانند، "همراه" کاروان، از این تند بیهج سرفراز خواهند گذشتا ما از همه آنها، که در با ارسال نامه های خود، راهنمایی "راه توده" برای رفع نواصی و با تکامل آن بوده اند، سپاسگزاریم. دست آنها را، که با همت والای خود کمر به امر دشوار تونوع نشریه در کشورهای مختلف بسته اند، بگرمی می فشاریم و برای آنها، که تاکنون با کمک های مالی خود ما را یاری داده اند، پایداری تزلزل ناپذیر را طلب می کنیم. ما برای انتشار نظرات و نوشته های ارسالی، به آن شرط که در گنجایشی اسکانات "راه توده" و ممنکس کننده گوشه ای از مسائل چپ و کمونیستی ایران و جهان باشد، محدودیتی قائل نیستیم.

Rahe Tudeh No. 11 August 93

Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

A. KASANOVA
Poste Restante
10, Rue de Vienne
75008, Paris

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان